

اقتصاد به زبان ساده برای کارگران

پیشگفتار

برای دانستن اینکه سرمایه دار چگونه به کارگر احجاف میکند و چگونه حق او را دائم غصب مینماید و در حقیقت مثل برده از او کار میکشد ولی ظاهراً سهم و حق او را میدهد، لازم است که دربارهٔ دستمزدی که کارگر میگیرد بدانیم؛ که دستمزدی که کارگر میگیرد از کجا آمده و روی چه حسابی به او پرداخت میشود.

دستمزدها روی چه حسابی پرداخت میشود؟ اگر از کارفرما و سرمایه دار و یا از طرفداران و پشتیبانان آنها مثل وزارت کار این سؤال را بپرسیم حتماً میگویند: دستمزد مقدار پولی است که کارگر در مقابل کاری که کرده دریافت میکند، یعنی یک چیزی داده و قیمتش را هم گرفته و دیگر جای اعتراض و نق زدن نیست. خیلی از مردم عادی هم همینطور فکر میکنند و اگر با انصاف باشند میگویند که سرمایه دارها و دولت باید کمی بیشتر به کارگران بدهند تا ظلمی به آنها نشود. حتی خیلی از کارگرها هم درست نمیدانند دستمزد چیست و روی چه حسابی مقدار معینی پول به عنوان حقوق به آنها داده میشود. کاری که میکنند چه ارزشی دارد و حقوق واقعیشان چقدر است البته دیگر هر کارگری میداند که خوب شدن وضعیتشان، راحت زندگی کردن، لباس و غذای حسابی داشتن، دوا و درمان مناسب داشتن، و بالاخره خرج یک زندگانی که حق هر آدمی است با این دستمزدها درست نمیشود و هرچقدر هم سرمایه دار و صاحب کارخانه را بالاخره مجبور به اضافهٔ دستمزد ناچیزی میکنند بازهم با گرانی و خرج زیاد زندگی به هیچ جایشان نمیرسد.

اگر ما جواب این سؤالها را بدانیم، اگر حقوق واقعی کار کارگرها را بدانیم چیست، اگر سرمایه دارها و پشتیبانان آنها یعنی وزارت کار و احزاب (وابسته به آنان) را بشناسیم، بقیهٔ برادرها و خواهران کارگران را هم باین چیزها آگاه کنیم، با اتحاد و همکاری با یکدیگر میتوانیم نه تنها حقوقهایمان را بالا ببریم، بلکه چنان کاری کنیم که دولت و دستگاهی از خودمان، از بقیهٔ مردم زحمتکش سرکار بیاید. برای این کار باید خیلی چیزها بدانیم، باید خیلی هشیار باشیم چون دولت دستگاه فعلی که پشتیبان و پاسبان سرمایه دارها و زمیندارها و درباریهاست فقط با زور و اجبار کارگران و زحمتکشان دیگر از بین میرود. تازه کافی نیست که همهٔ زحمتکشا و افراد انقلابی برپا خیزند تا رژیم ایران سرنگون گردد و حکومت حق بجایش نشیند، این کار احتیاج به یک سازمان رهبری کننده از کارگران دارد که در تاریخ آنرا حزب طبقهٔ کارگر خوانده

برای ایجاد این حزب طبقه کارگر که بدون آن انجام انقلاب ایران میسر نیست میبایست کارگران آگاه و پیشرو با علم طبقه خود، مارکسیم _ لنینیسم آشنا گردند. این مقاله و مقاله های بعدی کمکی است به این آشنایی .

به امید بهروزی

قسمت اول:

۱.مزد چیست؟

۲.کار اضافی، محصول اضافی

۳.مزد: پوششی برای روابط استثماری

۴.اضافه کاری

۵.کارمزد

۶.طبقه کارگر و سرمایه داری

۷.کارگر و سرمایه

۱. مزد چیست؟

سرمایه داران، وزارت کار، و بقیه طرفداران آنها میگویند:

مزد پولی است که کارگر در مقابل کاری که انجام داده میگیرد اگر مثلاً ده ساعت کار کرده، بجایش ده تومان هم گرفته، سرمایه دار هم میگوید که پول و سرمایه اش را راه انداخت، محل کارخانه و ماشینها را خریده، هر روز مواد اولیه یعنی جنس به کارخانه می آورد، عده ای کارگر هم استخدام کرده پول آنها را میدهد . جنس که حاضر شد، کلی خرجهای دیگر برای بردنش به مغازه ها و غیره میکند و بجایش پول میگیرد . برای هر چیزی که خریده و گرفته پول داده است از جمله کاری که کارگرها در کارخانه کرده اند.

بنابراین بنظر میرسد که سرمایه دار چیزی بنام کار از کارگر دریافت میکند . مثل هر کالای دیگر آن را می خرد و قیمتش را میدهد . البته در اینکه سرمایه دار چیزی را از کارگر می خرد شکی نیست اما این چیز، کار نیست . واقعیت این است که کارگر نیروی کار خود را میفروشد . مثلاً هر روز ۸، ۱۰ یا ۱۲ ساعت و یا حتی بیشتر نیروی جسمانی، عمر، گوشت و پوست و اعصاب خود را به سرمایه دار میفروشد .

پول بابت این معامله را هم بعد از انجام معامله، بعد از فروش نیروی کار خود، پس از اینکه دو هفته یا یکماه کار کرده، سر دوهفته یا یکماه دریافت میکند.

نیروی کار کارگر، یعنی نیروی جسمانی او، که در روز مثلاً بمدت ده ساعت به سرمایه دار میفروشد باعث پیشبرد کار سرمایه دار و ساختن محصول برای او میشود. یعنی اگر سرمایه دار مادهٔ اولیه مثلاً چرم را می خرد و وارد کارخانه میکند و کفش ساخته، آنرا میفروشد، اینکار یعنی تغییر چرم به کفش را کارگر انجام میدهد یعنی تفاوت پول کفش و چرم را کارگر بوجود آورده است نه سرمایه دار. سرمایه دار فقط چون صاحب کارخانه است و دولت و وزارت کار و ژاندارمری و شهربانی طرفدارش هستند، تفاوت بین پول کفش و چرم را میگیرد. سرمایه دار با این پول چه میکند؟ مقداری از آنرا صرف خرجهای دیگری که کرده است میکند. مقداری از آن را به کارگران میدهد یعنی مزد میدهد، و بقیه را برای خودش برمیدارد. این سهم سرمایه دار که برای خودش برمیدارد سود خالص اوست.

پس چه شد؟ کارگر روزی ۱۰ ساعت کار کرده، عرق ریخته، عمر خودش را پای ماشینها تلف کرده، روزی ۱۰-۱۲ ساعت، خود را در کارگاه زندانی کرده، هزار خطر کار با ماشینها را داشته... جان کنده و چرم را به کفش تبدیل کرده، از این ارزشی که تولید کرده و بوجود آورده تنها مقدار کمی از آن بخودش داده میشود. چرا؟ چون کارخانه مال سرمایه دار است چون دولت و شهربانی و وزارت کار و همه چیز طرفدار سرمایه دار است و بدون هیچ شرم و حیائی و بالعکس با کمال پروئی هر روز این زورگوئی را ادامه میدهد. از نظر سرمایه دار کارگر موجودی است که هر روز برای او ثروت تولید میکند. از نظر سرمایه دار فقط این مهم است که کارگر هر روز ۸، ۱۰ یا ۱۲ ساعت پای ماشین در کارخانه و کارگاه جان بکند. پس باید آنقدر جان داشته باشند که هر روز بیایند و نیروی کار خود را بفروشند. پس کارگر باید لااقل زنده باشد و برای زندگی مقداری پول میخواهد. بنابراین سرمایه دار مجبور است به کارگر مزد بدهد تا کارگر بتواند برای او کار بکند.

سرمایه دار چقدر مزد میدهد؟ همه کارگرها میدانند که وقتی در یک کارخانه استخدام میشوند کسی از او نمی پرسد چقدر مزد میل داری، خرجت چقدر است، چقدر برای یک زندگی نسبتاً راحت در این دوره و زمان گرانی احتیاج داری، خیر، سرمایه دار با این کارها کاری ندارد. او میگوید: "مزد تو روی ۱۰ تومان است میخواهی بخوای، نمی خواهی برو، کارگر فراوان است" پی مزدها را سرمایه داران با دولت و وزارت کار که پشتیبان سرمایه دارند تعیین میکنند. از نظر سرمایه دار فقط این مهم است که کارگر آنقدر جان داشته باشد که هر روز بیاید و نیروی کار خود را بفروشند. پس سرمایه دار که هر چه به کارگر کمتر بدهد بنفع خودش است آنقدر به او مزد میدهد که برای زنده ماندن و زندگی فقط بخور نمیری بزور کافی باشد. لازم نیست کارگر خانه داشته باشد، یک آلونک برایش کافی است، لباس خوب داشته باشد، لباسی که فقط با

آن بتوان در خیابان راه برود و بکارخانه بیاید، غذای خوب بخورد همینقدر که جان کافی برای کار کردن داشته باشد کافی است، همینقدر که زن و بچه یا مادر و پدرش را بتواند زنده نگاه دارد کافی است. پس فقط آنقدر پول به کارگر میدهد که برای چنین زندگی کافی باشد. یعنی آنقدر که نیروی کارش، آن چیزی که سرمایه دار به آن احتیاج دارد باقی بماند و قابل استفاده باشد. پس مزد کارگر آن اندازه است که برای تولید دوباره نیروی کار که هر روز کارگر در موقع کار از دست میدهد کافی باشد. به زندگی خودمان که نگاه کنیم همینطور است. تمام زندگیمان و عمرمان، شب روزمان صرف کار کردن برای سرمایه دار است. لباس و غذا و وضع زن و بچه و چند سرعائله در فقر و فلاکت میگذرد اما هر روز به سرکار میرویم و نیروی کار خود را می فروشیم.

کار اضافی، محصول اضافی:

یک کارخانه کفش سازی را نگاه کنیم که مثلاً ۱۰۰ نفر کارگر دارد. هر روز مقداری چرم و نخ لاستیک و غیره یعنی مواد اولیه کفش وارد کارگاه میشود، کارگرها با ماشین و دست روی آن کار میکنند و از این مقدار چرم در روز تعدادی کفش میسازند. پس از آنکه سرمایه دار کفشها را در بازار فروخت و خرج مواد اولیه یعنی چرم و نخ و لاستیک و بقیه خرجها یعنی استهلاک ماشین و کارخانه کفش سازی است. این مقدار ثروتی است که کارگران در یک روز تولید کرده اند. اما از این مبلغ تنها بخشی از آن به کارگر بصورت مزد یکروز داده میشود یعنی فقط مقداری از حق واقعی کارگر به او داده میشود. درست مثل این می ماند که هر کارگر از ۱۰ ساعت کار مثلاً ۵ساعتش را برای خود و ۵ساعت را مجانی برای سرمایه دار کار کرده باشد. ۵ساعت اول را لازم بوده کار کند تا به اندازه مزدش ثروت بسازد، تولید کند، و ۵ساعت بعدی را برای پر کردن جیب سرمایه دار کار کرده، این ۵ساعت اضافی کار اضافی است که به علت روابط سرمایه داری، کارگر مجبور است انجام دهد، زحمت بکشد و مورد استثمار سرمایه دار واقع شود. مقدار محصولی که کارگران در این مدت اضافی، تولید کرده اند محصول اضافی است که بخاطر وجود روابط استثمار (بهره کشی) ظالمانه در کارخانه، یعنی روابط سرمایه داری، بدست آمده است.

بنابراین هر کارگر در روز مقداری از مدت را برای خودش کار میکند که این را کار لازم میگویند و بقیه مدت را مجانی و محض وجود روابط استثمار سرمایه داری برای سرمایه دار کار میکند، این کار را کار اضافی میگویند. پس هر چه سهم کار اضافی از مدت کار بیشتر باشد یعنی سهم کار لازم کمتر است چون:

مدت کار روزانه = مدت کار اضافی + مدت کار لازم

سرمایه دار سعی میکند که مدت کار اضافی را بیشتر بکند، یعنی کارگر را مجبور کند که هرچه بیشتر مجاناً برای سرمایه دار کار کند. برای همین است که سرمایه دار دائماً یا مدت کار روزانه و ماهانه را بیشتر میکند، یعنی کارگر را وامیدارد در روز بیشتر کار کند تا در زمان معین بیشتر جنس تولید کند.

۳_مزد، پوششی برای روابط استثمار:

اگر هر روز کارگر ۵ ساعت اولیه را کار کرد، وقت نهار سرمایه دار می آمد حقوق یک روز او را میداد و بعد میگفت بعدازظهر را مجانی برای من مجبوری کار کنی آنوقت فرق بین کار لازم و کار اضافی خیلی خوب معلوم میشد. آنوقت دیگر کارگرها روابط استثمار را نه تنها حس میکردند بلکه منشاء آنها هم میدانستند. ولی اینطور کار تمام شده است. تازه آنها هم با زور و هزار منت میدهند. اگر هر کارگر به کمی حقوق اعتراض کند تهدید به اخراج و ندادن حقوق میکنند. سرمایه دار هم دائم از زیادی حقوق کارگرها نق میزند و چنان کرده رفتار میکند که انکار لطف کرده که کارگرها را استخدام کرده و ثواب کرده که به عده ای کار داده است. درست مثل اینکه این کارگرها هستند که طیفی او هستند و نه برعکس. وزارت کار هم در برنامه رادیویی اش دائماً همین را میگوید که کارگر و سرمایه دار باید با هم دوست باشند، کارگر سرمایه دار را احترام بگذارد و دوست بدارد.

سرمایه دار هم به کارگر ترحم کند. میگوید: کارگر فرزند صاحبکار پدر اوست. حتی بعضی از آخوندها هم که از سرمایه دارها و دولت مواجب میگیرند بالای منبر از کرامات و کارهای خیر سرمایه دارها و دولت موعظه میکنند و به کارگرها میگویند: ممنون دولت و سرمایه دار باشید که شما را استخدام کرده و یک لقمه نان به شما داده است. همه این حرفهای مزخرف و غلط برای قایم کردن واقعیت استثمار کارگر توسط سرمایه داران است. همه این تبلیغات هدفشان این است که کارگر را گول بزند و خام کند. روابط استثمار و برده داری سرمایه داری را که در مزدها پنهان شده اند رنگ و روغن بزند، کارگر را از حقوق و وظیفه خودش غافل کند، کارگرها را به جان هم بیاندازد، به رقابت با یکدیگر مجبور کند، مطیع سرمایه دار و دولت وزارت کار کند، در این وسط سرمایه دار و دولت از آب گللود ماهی بگیرند. باید همه کارگران را از این تبلیغات مسموم آگاه کرد که مبادا گول آن را بخورند، باید سرمایه دار و روابط سرمایه داری را به آنها شناساند.

سرمایه دار وقتی هر دوهفته یک بار یا سرمایه حقوق میدهد، میگوید این حقوق کار توست. به نظر میرسد که این مزد در مقابل یکماه کار است، کار لازم و کار اضافی و روابط استثمار سرمایه داری را پنهان میکند. در زمان قدیم، وقتی ثروتمندان برده داشتند به بردهایشان مزد نمیدادند، بردها جزو دارائی ثروتمندان بودند و برای آنها کار میکردند. ثروتمندان غذا و لباس و جای خواب به آنها میدادند و در عوض از آنها کار میکشیدند. آن موقع همه میدانستند که برده استثمار میشود، مجانی و به زور برای برده دار کار

میکنند. روابط استثماری برده داری خیلی خوب معلوم بود. اما در سرمایه داری چون کارگر مزد میگرد و در ضمن ملک کسی نیست، انگار که استثمر نمیشود، در حالی که کارگر هم از وقتی که اجیر سرمایه دار شد، مجبور است برای او مجانی کار کند، و مورد استثار او قرار گیرد. چون خودش هیچ چیز جز نیروی کار ندارد، اما سرمایه دار همه چیز دارد، کارخانه، ماشین یعنی ابزار تولید، وسائلی که باید با آن محصول ساخت، و از همه مهمتر دولت را دارد. دولت طرفدار سرمایه دار است... یعنی وزارت حيله گر کار، شهربانی و ژاندارمری پشتیبان سرمایه دارند. بنابراین لازم است به کارگرهای دیگر، مزد و روابط استثماری سرمایه داری قایم شده در آن، سرمایه دار پشتیبانان او، یعنی دولت (وزارت کار، شهربانی) و بقیه را شناساند.

سئوالات:

۱_ فرق بین کار و نیروی کار چیست؟

۲_ کارگر مزد را در مقابل دادن چه چیزی به سرمایه دار میگیرد؟

۳_ سرمایه دار مقدار مزد را روی چه حسابی به کارگر میدهد؟

۴_ کار اضافی و کار لازم و محصول اضافی چیست؟

۵_ روابط استثماری یعنی چه؟

۶_ چگونه مزد روابط استثماری را قایم میکند؟

۴_ اضافه کاری:

علاوه بر آنچه که در باره مزد و حقایقی که زیر آن قایم شده است گفتیم، مزد در روابط استثماری بهانه خوبی برای استثمر بیشتر کارگر از راههای دیگر میباشد. مثلاً در بعضی کارخانه ها و کارگاهها سرمایه دار به کارگر میگوید: اگر در روز چند ساعت بیشتر کار کنی و کارگر هم در فقر و فلاکت زندگی میکند و هشت اش گروه اش می باشد این شرط را قبول میکند و سرمایه دار با هزار منت برای کار در روزهای جمعه و یا چند ساعت بیشتر در روز طبق قرارداد سابق، یعنی حقوق روزانه برای جمعها و مقداری از حقوق روزانه برای چند ساعت کار به کارگر میدهد. بنظر میرسد که فرقی در اصل موضوع نکرده است و کارگر مانند سابق و به قدر سابق استثمر میشود. ولی واقعیت این است که کارگر بیشتر از سابق استثمر میشود. چرا؟ چون کارگر نیروی کار خود را میفروشد و نه کار خود را. یعنی کارگر جان و قوه خود را برای مدتی به سرمایه دار میفروشد. کار ۱۲ ساعته در روز خیلی بیشتر از کار ۸ ساعته و ۱۰ ساعته خسته میکند، کارگری بیشتر جان میکند، عمرش زودتر تلف میشود، قوه اش زودتر تحلیل میرود. ساعتهای آخر کار که

خیلی خسته کننده اندزودتر از ساعتهای اول کار کارگر را فرسوده میکنند. وقتی ساعتهای آخر کار اضافه شد یعنی اضافه کار کنیم، خیلی زودتر فرسوده و خسته میشویم برای آنکه بقدر ساعتهای اولیه کار کنیم باید جان بیشتر بکنیم یعنی نیروی کار بیشتری بدهیم، زور بیشتری بزنیم. بنابراین ارزش کارمان بیشتر است، باید مزد بیشتر برای هر ساعت بگیریم، چون ما نیروی کار یعنی قوه مان را میفروشیم و نه کارمانرا. اما سرمایه دار به این توجه ندارد. مثلاً در تابستان که روزها بلندتر است سرمایه دار میگوید: اگر سابق ۱۰ ساعت کار میکردی و روزی ۱۰ تومان میگرفتی حالا ۱۲ ساعت کار کن و ۱۲ تومان بگیر. در حالیکه ۲ ساعت کار بیشتر در تابستان به اندازه ۴ ساعت معمولی بیشتر خسته میکند و نیروی کار میبرد و چون ما نیروی کارمان را میفروشیم لااقل باید برای ۴ ساعت معمولی اضافه بگیریم و نه ۲ ساعت. ولی سرمایه دار با حقه بازی و بکمک مزد که روابط استثماری در آن قایم شده است کارگر را باز هم بیشتر میدوشد که در کارخانه و کارگاههای زیادی که برای اضافه کاری حتی مزد معمولی را هم اضافه نمیکنند و یا به نسبت نصف مزد معمولی یعنی اگر بطور معمولی برای ۱۰ ساعت کار ۱۰ تومان میدهند برای ۱۲ ساعت ۱۱ تومان میدهند، اندازه استثمار و درجه آن چقدر است. مزد معمولی روزانه ایکه برای کار در روزهای جمعه داده میشود هم همینطور است. کارگر که در روزهای جمعه هم کار میکند در هفته بیشتر نیروی کار خود را میفروشد و بنابراین نه تنها باید مزد بیشتری به نسبت سابق(یعنی مزد روز جمعه) را هم دریافت کند، بلکه چون حالا در هفته بیشتر جان میکند، قوه اش در هفته زودتر تحلیل میرود، عمرش زودتر از سابق تمام میشود، و سریعتر پیر میشود برای هر روز کار باید پول بیشتری بگیرد، چون ارزش نیروی کارش بیشتر شده، یعنی کارگر نیروی کار خود را که تنها سرمایه و دارائی و تنها وسیله در آوردن نان خود و عائله اش میباشد زودتر از دست میدهد. حالا که هفته ای هفت روز کار میکند، حالا که زودتر قوه اش تحلیل میرود و ارزش نیروی کارش بیشتر شده باید در مقابل فروختن این نیروی کار در هر روز، پول بیشتری از سابق بگیرد. چون کارگر نیروی کار خود را میفروشد و نه کار خود را. پس می بینیم که فهمیدن فرق نیروی کار و کار چقدر مهم است، سرمایه دارها و پشتیبانانش دائم میخواهند به کارگران و مردم بقولانند که کار کارگر را میخرند تا بتوانند با حقه بازی و با زیاد کردن ساعات کار و روزهای کار در هفته و ماه که به قیمت خون و گوشت و پوست و اعصاب و استخوان کارگر یعنی عمر و جانش تمام میشود مانند زالو خون او را بمکند و چاق شوند. سرمایه داران که از فقر و فلاکت کارگران و احتیاج آنها به در آوردن پول بیشتر استفاده میکنند خیلی وقتها با پرداختن نصف حقوق معمولی و یا حداکثر به همان مقدار مزد به کارگران اضافه کاری میدهند، کارگرها هم که بعلت نداشتن تشکیلات و اتحادیه های واقعی خودشان و کم اطلاعی از نحوه استثمارشان از طرف سرمایه دار به حکم اجبار و ناچاری اضافه کاری میکنند ندانسته و ناآگاهانه به صنف و طبقه خود ضرر می زنند زیرا ارزش نیروی کار(این تنها سرمایه کارگر)را پائین می آورند و در

معامله خرید و فروش نیروی کار که سرمایه دارها، خریدار و کارگرها فروشنده هستند وضع را برای سرمایه دارها بهتر میکنند. همچنین سرمایه دار با دادن اجازه اضافه کاری به بعضی از کارگرها و ندادن به دیگر کارگرها سعی میکنند کارگرها را مقابل هم قرار دهند و بینشان رقابت و دو دستی بیاندازند و مسابقه ای بگذارند که هرکس بیشتر و تندتر کار کند پول بیشتر درآورد و آنوقت همه سعی بکنند که تندتر کار بکنند. ما باید به کارگران دیگر بفهمانیم که ضرر اضافه کاری در چیست، چگونه اضافه کاری به نفع سرمایه دارها و به ضرر کارگراهاست، باید همه کارگرها بدانند که بهتر شدن وضع زندگیشان در کار بیشتر هرکدامشان برای سرمایه دار نیست، بلکه با اتحادشان با یکدیگر، با مقابله کردن متحدانه کارگرها در مقابل سرمایه داران، با پشتیبانی از یکدیگر، با بوجود آوردن اتحادیه های واقعی خودشان بدست می آید. اتحادیه هایی که جلوی حقه ها و نیرنگهای سرمایه داران را بگیرد. کارگرها برای بهبود وضع خود و بنفع طبقه خود، دست به دست هم باید با سرمایه دارها مبارزه کنند. باید کارگرها را با حقه بازیهای وزارت کار و حرفهای فریبنده پشت رادیوی او آگاه کرد، باید کارگرها بدانند که وزارت کار، گریه عابد است که تنها جلوی کارگرها جانماز آب میکشد، که وزارت کار مال دولت است و دولت پشتیبان سرمایه دارهاست، دولت مال سرمایه دارها است. طبقه کارگر تا موقعیکه چنین دولتی و چنین روابط استثماری موجود است، وضعیت خیلی با الان فرق نمیکند. طبقه کارگر باید بقیه زحمتکشانشان را هم آگاه کند که بزور دولت سرمایه داران و اربابها و درباریها را از بین ببرند و سرنوشت خودشان را خودشان بدست بگیرند.

۵_ کارمزد:

در خیلی از کارگاهها مثل قالبیافیها، کوره پزخانه و بسیاری از کارخانه ها مثل ریسندگیها و پارچه بافیها و کارخانجات کنسرو سازی، مزد کارگرها روی حساب تعداد جنسی که ساخته اند، یا مقدار محصولی که تحویل داده اند پرداخت میشود. طوری که به خیلی از کارگرها که در دهات روی زمین کار میکنند و مزد میدهند نیز همین طور است. مثلاً به کارگر قالبیاف برای بافتن هر نوع قالبی بعرض یک متر ۲ریال میدهند، یا به کارگرهای کوره پزخانه برای قالب زدن ۱۰۰ آجر خام ۲۰ریال میدهند. این جور مزد را کارمزد میگویند. یعنی مزدی که روی حساب مقدار کاری که شده پرداخت میشود. مزد بیشتر کارگرهای کارگاهها و کارخانجات و مزارع به این قسم است. البته سرمایه دار فقط کار یا محصول سالم را حساب میکند و محصول یا کاری را که کارگر ساخته اگر نپسندد قبول نمیکند. برای همین، سرمایه دارها این نوع پرداخت را خیلی دوست دارند چون دیگر مجبور نیستند دائم کارگر را سرکشی کنند، کارگر مواظب

میشود که کار را خراب نکنند و با خوب محصول را تحویل بدهد که پایش حساب شود. علاوه چون کارگر هرچه بیشتر محصول تحویل دهد بیشتر پول میگیرد ساعات بیشتری کار میکند، تندتر کار میکند با بقیه همکارانش رقابت میکند. این بنفع سرمایه دار است چون بدون اینکه سرکشی کند و یا دائم امر و نهی کند خود کارگرها بیشتر و تندتر و بهتر برایش کار میکنند. در بعضی کارخانه ها هم سرمایه دار یعنی صاحب کارخانه برای هر چندتا کارگر، کارفرما معلوم میکند و باین کارفرماها قرارداد می بندد که به تعداد کار یا مقدار محصولی که گروهش بسازد یا تولید کند، به کارفرما پول بدهد و کارفرما هم همینطور به تعداد کار هر کارگر به او مزد میدهد. اینطوری دیگر سرمایه دار راحت است که از میان خود کارگرها یکی را بالای سرشان گذاشته که بقیه را مجبور به کار تندتر و بیشتر کند. بین کارگرها دو دستگی میافتد، رقابت بوجود می آید، هرچه کارگر ماهرتر و جوانتر و باقدرت تر باشد محصول بیشتری میسازد و تحویل میدهد و پول بیشتر میگیرد بین جوانها و پیرها، قویترها و ضعیفترها جدائی میافتد. این خیلی به نفع سرمایه دار است که کارگرها با هم یکی نباشند، با هم همکاری نکنند، با هم رقابت و دشمنی نکنند. بنابراین در خیلی از کارگرها و کارخانجات راه و روش کار مزدی رسم است. سرمایه دار حداقل مقدار محصولی که هر کارگر در روز باید تحویل بدهد معلوم میکند. مثلاً در کارخانه کتسروسازی هر زن کارگر باید روزانه ۳۰ کیلو لوبیا پاک کند. برای هر کیلو هم ۲/۵ ریال میدهند. اگر کارگری کمتر کمتر از ۳۰ کیلو پاک کند او را بیرون میکنند. اگر کارگر با قدرت و ماهر ۴۰ کیلو پاک کند در روز ۱۰ تومان میگیرد. کارگرها هر کدام بین ۳۰ و ۴۰ کیلو پاک میکنند و روزی بین ۷/۵ تا ۱۰ تومان مزد میگیرند، اگر در این کارگاه ۲۰ نفر کارگر زن کار کنند و روی هم رفته ۶۴۰ کیلو لوبیا در روز پاک کنند مزد هر کدام در روز به طور متوسط ۸ تومان میشود مثل این مینماید که سرمایه دار ۲۰ نفر کارگر گرفته باشد و با آنها روزی ۸ تومان بدهد. برای صاحب کارگاه یا سرمایه دار فرق نمیکند چه کسی بیشتر و کدام کارگر کمتر میگیرد مهم اینست که مجموع مزد کارگرها هرچه کمتر و تولیدشان (یعنی محصول کارشان) بیشتر باشد. سرمایه دار، اول حقوق متوسط هر کارگر در روز یعنی ۸ تومان را در نظر میگیرد و بعد مزد هر کیلو لوبیای پاک کرده را طوری حساب میکند که با این ۸ تومان جور بشود یعنی ۲/۵ ریال برای هر کیلو، حقوق متوسط یعنی ۸ تومان را هم مثل بقیه سرمایه دارها همانطور که قبلاً فهمیدیم تعیین میکنند.

سرمایه دار اینجور مزد دادن یعنی کار مزدی را خیلی می پسندد چون اگر مثلاً جور دیگری یعنی روزانه هم مزد میداد همین ۸ تومان را میداد و هم اینکه حالا خیالش را از بابت تند کار کردن کارگرها و مواظب جنس بودنشان و رقابتی که با هم میکنند راحت است. بعضی از کارگرها هم که ضررهای این روش کار یعنی کار مزدی را نمیدانند بطمع کار بیشتر و و گرفتن پول بیشتر این جور مزد گرفتن را بیشتر می پسندند. وقتی هر کارگری سعی کند تندتر کار کند و بیشتر محصول بسازد، سرمایه دار هم یواش یواش

حداقل محصولی که هر کارگر باید در آخر هر روز کار تحویل دهد بالا میبرد و هر که کمتر از آن درست کند و تحویل داد جریمه میشود و یا بیرونش میکند. و به این صورت کارگرها را مجبور میکند هر چه بیشتر بسازند و تحویل بدهند، در کارشان دقت کنید و مواظب باشند محصول خراب نشود تا در عوض چند ریال به آنها بیشتر بدهد. وزارت کار هم که گربه عابد و دست نشانده سرمایه دارها است صبح و شب همین را میگوید که کارگرها باید جنس را با دقت درست کنند، تند کار کنند، با هم رقابت نکنند و مسابقه بگذارند و در عوض پاداش بگیرند چند ریال بیشتر بگیرند. وزارت کار هم که خودش را میخواهد بزور قاطی کارگرها کند منافع سرمایه دارها را هم می خواهد.

سرمایه دار میگوید من کاری ندارم که کارگر چقدر کار میکند من مزد را مطابق با مقدار محصولی که او درست کرده است میدهم سرمایه داری اینبار هم میخواهد با حقه بازی کارگرها را گمراه کند. یعنی بگوید کارگر مزد را در مقابل کاری که کرده میگیرد در حالیکه ما میدانیم مزد را در مقابل فروش نیروی کارمان میگیریم. و فهمیدیم که فرق بین حرف سرمایه دار و هم دستانش با آنچه ما میگوئیم خیلی زیاد است بر خلاف ادعای سرمایه دار و وزارت کار و روش کار مزدی هم مثل سابق کارگر نیروی کار خود را میفروشد مثلاً کارگرهای کوره پزخانه برای قالب زدن هر ۱۰۰ آجر ۲ تومان میگیرند، یک کارگر که در روز ۱۰ ساعت کار میکند و ۶۰۰ آجر میزند ۱۲ تومان میگیرد. اینجا هم کارگر در ۵ ساعت اول کار به اندازه ۱۲ تومان ثروت خالص و خرج در رفته میسازد و بقیه را مجاناً برای صاحب کوره کار میکند. حالا اگر کارگر بیشتر از ۱۰ ساعت کار کند مثلاً ۱۲ ساعت کار کند و ۷۲۰ آجر بسازد، ۱۴ تومان و ۴۰ آجر میگیرد پس پول بیشتری که گرفته یعنی این ۲۴ آجر برای ۲ ساعتی است که بیشتر کار کرده یعنی برای ۲ ساعتی است که نیروی کارش را بیشتر فروخته، کار کرده و به نسبت سابق پول گرفته یعنی همان حقه بازیهای سرمایه داری که در اضافه کاری بود در کار مزدی هم هست. پس در کار مزدی هم کارگر نیروی کار خود را میفروشد. کار مزدی بدتر است چون حتی اگر کارگر ۱۰ ساعت کار کند یعنی ۱۰ ساعت نیروی کارش را بفروشد ولی بجای ۶۰۰ آجر ۵۰۰ آجر قالب بزند، صاحب کوره به او ۱۰ تومان میدهد.

کار مزدی بدترین قسم مزد است، استثمار سرمایه داری در آن بیشتر قائم شده است، باعث دو دستگی و رقابت کارگرها میشود. باید همه کارگرها را نسبت به ضررهای کارمزدی آگاه کرد. و به آنها فهماند که تنها در اتحاد بایکدیگر و همکاری بایکدیگر است که باید سرمایه دار را مجبور به بالا بردن دستمزدها بکنند و نه با کار بیشتر و تحویل محصل بیشتر. در کارگاهها و کارخانه هائیکه روش کارمزدی وجود دارد، کارگرها میتوانند با اتحاد و همکاری یکدیگر سرمایه دار را مجبور به دادن مزد بطور معمولی بکنند. این مقدار باید به اندازه دستمزد کارگرهائیکه تندتر کار میکنند باشد تا به نفع همه کارگرها باشد. اینطور میتوان اتحاد کارگرها را حفظ کرد، آنها را از چگونگی استثماری که میشوند آگاه کرد و به آنها نشان داد

که چطور با دست به دست هم دادن و همکاری میتوان پیروز شد با اینرو کار(یعنی متحد و متشکل کردن کارگرا برای گرفتن حق خود) است که میتوان دشمنان آنها و بقیهٔ مردم مظلوم و زحمتکش را به آنها شناساند، این کار احتیاج به تشکیلاتی که کارگرا آنها از خودشان بدانند، احتیاج به اتحادیه های واقعی و متعلق به کارگران دارد. احتیاج به اتحادیهٔ ضد سرمایه داران و ضد وزارت کار و ضد دولت است. اتحادیه هائیکه با اتحادیه های حقه بازی دولت فرق داشته باشند. با سندیکاهای قلابی وزارت کار فرق داشته باشد.

سئوالات:

۱_ چرا ارزش نیروی کار در اضافه کاری بیشتر از معمول میشود؟

۲_ کار در روزهای جمعه هم مانند کار روزانه طولانی تر، اضافه کاری است، چرا؟

۳_ ضروری که اضافه کاری به کارگران میزند چیست؟

۴_ راه جلوگیری از این ضرر کدام است؟

۵_ فرق بین کارمزدی و مزد معمولی چیست؟

۶_ چرا روش کارمزدی به نفع سرمایه دار است؟

۷_ ضروری که کارمزدی به کارگران میزند کدام است؟

۸_ راه جلوگیری از این ضرر چیست؟

۶_ طبقهٔ کارگر و سرمایه داران:

دیدیم که چطور سرمایه دار با استثمار کارگران و دزدیدن مقداری از ثروتی که آنها هرروزه تولید میکنند در رفاه و آسایش زندگی میکند و مقدار ناچیزی از آنچه که کارگران تولید کرده اند به اسم مزد به آنها برمیگرداند. فقط آنقدر مزد میدهد که کارگر زنده باشد و جان و قوه داشته باشد تا بتواند هرروز نیروی کارش را به سرمایه دار بفروشد. پس هر کارگری از مثلاً ۱۰ ساعت کار روزانه ۵ ساعت آنرا برای خودش کار میکند و بقیه را برای صاحب کارگاه یا صاحب کارخانه(یعنی سرمایه دار) صبحها پول زندگی بخور و نمیر خودش را در می آورد و بعدازظهرها جیب صاحبکار را پر میکند. آن مقدار که کارگر در ساعات اولیه که مزد خودش را در می آورد تولید میکند ارزش لازم است و آن مقدار که از کارگر دزدیده میشود ارزش اضافی است که تولید میکند. کارگرا هرروز در کارخانه با کارکردن روی مواد اولیه(خاک رس، آهن، چرم، سبزی، نخ، و غیره) از آنها محصول میسازند.(از خاک رس: آجر_ از آهن: روپوش یخچال و بخاری_ از چرم: کفش_ از سبزی: غذای قوطی_ از نخ: پارچه و غیره). و یا با کارکردن، قطعاتی را به هم

وصل کرده و محصول را درست میکند(در کارخانه های مونتاژ). کارگران این کارها را بوسیله ابزار تولید انجام میدهند(ماشینهای پرس، برش، پارچه بافی،چاقو، دیلم و غیره). خیلی از کارگرها بوسیله این ابزار تولید وسائل و چیزهایی که کارگرهای دیگر قبلاً ساخته اند را حفظ و مواظبت میکنند(مثل کارگرهای راه آهن). کارگرها هر روز در کارگاهها، کارخانه ها، جاده ها، ریلهای راه آهن، در مزارع در دهات، مرد و زن و بچه کار میکنند. همه این کارگرها مثل هم هستند، همه شان نیروی کار خودشان را میفروشند. بجز نیروی کارشان چیزی ندارند که با فروش آن یک عمر زندگی کنند. برای همین همه کارگرها یک طبقه هستند، طبقه کارگر.

سرمایه دارها هم که طبقه کارگر را استثمار میکنند یک طبقه هستند، سرمایه دار، صاحب کارگاهها و کارخانه های قالی بافی، کفش سازی، کنسرو سازی، پارچه بافی، لباس دوزی، راهسازی، ماشین سازی، یخچال سازی، نخ بافی،و غیره سرمایه دار هستند. دولت هم سرمایه دار بزرگی است، دولت بزرگترین سرمایه دار است، کارخانه های دخانیات، پارچه بافی، چای خشک کنی، شیلات، اسلحه سازی، ذوب آهن، ماشین سازیهای اراک و تبریز، پالایشگاههای تهران، کرمانشاه،شبراز و آبادان، پتروشیمی، بنادر گمرکات، سیمان، قند و خیلی کارخانه های دیگرمال دولت است. سرمایه دارها هم مثل هم نیروی کار کارگر را میخرند و مقداری از ثروتی که او تولید میکند می دزدند و فقط آنقدر به او میدهند که هزینه باشد و جان داشته باشد تا باز هم برای آنها کار کند. سرمایه دارها بر خلاف کارگرها صاحب ابزار تولید هستند،صاحب کارخانه ها و ماشینها و زمین و دیلم و آچار و تراکتور و همه وسائلی هستند که کارگر با آنها کار میکند. ولی سرمایه دارها بدون داشتن مهمترین وسیله کار یعنی نیروی کار یعنی بدون کارگران هیچ کاری نمیتوانند بکنند. بدون نیروی کار کارگرها، از تولید محصول و ثروت خبری نیست که سرمایه دارها با فروش و دزدیدن آنها در رفاه و خوشی زندگی کنند و کارگرها را در فلاکت و فقر نگاه دارند. بجز ابزار تولید، سرمایه دارها خیلی چیزهای دیگر دارند که به کمک آنها به کارگران زور میگویند و آنها را استثمار میکنند، مهمترین اینها دولت است.. دولت(که همان شهربانی و زندانها و دادگاههاو ژاندرمری و ارتش و وزارتخانه ها است) پشتیبان سرمایه دارهاست همه کسانی که دولت را میگردانند یعنی کله گنده های دولت با خودشان اربابندیا صاحب کارخانه و کارگاه یعنی سرمایه دار یا از سرمایه دارها پول و رشوه و مقرری میگیرند. شهربانی و ژاندارمری و ارتش و دادگاهها زندانها و همه این ادارات دولتی هم برای سرمایه دارها، ثروتمندان، زمیندارها و درباریها کار میکنند، برای همین، استثماری که کارگران در کارخانه های دولتی میشوند، ارزش اضافی را که دولت از استثمارگران کارخانجات ذوب آهن ،سیمان، قند، شیلات، گمرکات اداره ها، راه آهن، پالایشگاهها و غیره بدست می آورد خرج کارهایی میشود که بدرد سرمایه دارها و

ثروتمندان و اربابها میخورد و برای دربارها است، این ثروت را دولتی خرج میکند که در خدمت سرمایه داران و ثروتمندان و اربابها و دربارهاست.

پس می بینیم که طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار ضد هم هستند، منفعت یکی به ضرر آن یکی است و دولت طرفدار طبقه سرمایه دار است.

کارگرها با استفاده از وسائل تولید محصول میسازد، سرمایه دارها از راه فروش محصول پولی بدست می آورند که بعد از کسر مخارج مواد خام (مثلاً چرم و آهن و چوب و تعمیر ماشینها و کارگاهها و غیره) میان خود و کارگرها تقسیم میکند، مقداری از آنرا به شکل مزد به کارگرها میدهد و بقیه را برای خودش بر میدارد. بنابراین مزد قسمتی از ارزشی است که کارگرها تولید کرده اند. مخارجی که سرمایه دار خرج کارخانه و تعمیر خرید مکاشینها و موارد اولیه کرده است و مزدی که به کارگرها میدهد، مخارجی که سرمایه دار صرف تولید مجدد میکند، یعنی خرج کارگرها و کارخانه ها و خرید مواد اولیه میکند با باز هم برای خودش ثروت گیر بیاورد، این مخارج (یعنی مزدها و خرج کارخانه و ماشینها و مواد خام) را سرمایه داری که کارگر تولید کرده میگویند. سرمایه دار را کارگر تولید میکند، هر چه خرج تولید میشود (از جمله مزد خود کارگرها) را کارگر با نیروی کار خودش بوجود می آورد. آن مقدار از سرمایه ای که به خود کارگر برمیگردد (یعنی مزد) سرمایه متغیر میگویند، بقیه سرمایه و پولی که سرمایه دار برای خودش بر میدارد ارزش اضافی است که کارگر تولید کرده است.

پس سرمایه دار برای ادامه دزدی و حقه بازی خود و استثمار کارگران مقداری از پول فروش محصول سرمایه متغیر (یعنی مزد به کارگر میدهد)، و مقداری از بقیه یعنی ارزش اضافه ای را به سرمایه ثابت تبدیل میکند (یعنی خرج ماشینها، کارگاه یا کارخانه، خرید مواد خام و غیره میکند). و بقیه ارزش اضافی را به جیب خودش میریزد تا خرج اتوموبیل و خانه خوب و تفریحات و غذای خوب برای خانواده و دادن رشوه به این و آن میکند. پس: ثروت سرمایه دار + پولی که به سرمایه ثابت تبدیل میشود + سرمایه متغیر (پولی که خرج (خود کارخانه و مواد خام) (مزدها) (خشگذرانی میکند).

پول فروش محصول = ثروت تولیدی کارگران

همه این ثروت یعنی سرمایه متغیر (مزدها)، پولی که به سرمایه ثابت تبدیل میشود (صرف کارخانه یا کارگاه و مواد خام میشود) و ثروت شخصی سرمایه دار را کارگرهایی که خودشان در فقر و فلاکت زندگی میکنند و از صبح تا شب جان میکنند از راه فروش نیروی بازوی خودشان تولید میکنند. و اما سرمایه دارها ز آدمهاییکه موجب بگیر آنها هستند و دولت که پشتیبان سرمایه دارهاست میگویند: خیر این طور نیست! پولی که از فروش محصول در بازار بدست آمده مال سرمایه دار است و کارگر باید ممنون سرمایه دار

باشد که به او کار داده و یک لقمه نان به داده است. آنهائیکه می خواهند مثلاً یک کمی طرف کارگرها را بگیرند، و یا می خواهند مثل وزارت کار خودشان را قاطی کارگرها بکنند و جلویشان جانماز آب بکشند میگویند: پول فروش محصول باید عادلانه بین کارگرها و سرمایه دار تقسیم شود. یا اینکه کارگر و سرمایه دار در پول فروش محصول و سودی که از آن بدست می آید باید شریک باشند. یعنی می خواهند با تعارفهای خشک و خالی عقل کارگر را بدزدند بعد هم با کمی بیشتر پول دادن به او قضیه استثمار و حقیقت روابط سرمایه داری را ماست مالی کنند و جلوی سروصدا و اعتراض کارگرها را بگیرند. ولی ما دیدیم که تمامی ثروتی که از فروش محصول کارخانه ها و کارگاههای مختلف در بازار به دست می آید حاصل دسترنج و زحمت کارگران این کارخانه ها و کارگاههاست که به قیمت جان و عمر و جوانی آنها تمام شده و آنوقت خود کارگران با مزدهای ناچیزی که میگیرند در فقر و فلاکت زندگی می کنند. لباسهای کهنه و پاره، خانه های خراب و کلنگی غذای کم و آبکی، بیمه های قلابی و یا حتی بدون این بیمه های قلابی و با خرج گران دوا و درمان با اینها فقط زنده اند که برای کارخانه دارها و کارفرماها ثروت بسازند.

سرمایه دارها و مجیز گوهایشان میگویند: ما پول ریخته ایم سرمایه مان را گذاشتیم و حق داریم خوب زندگی کنیم، دارندگی و برازندگی، است که پولمان را نزول میدادیم که دیگر برای شماها کار نبود، پس شما باید ممنون باشید که ما دارائی خودمان را برای اتستخدام شما خرج میکنیم، خوب معلوم است که باید خودمان هم زندگی کنیم، مثل پولدارها، ما که نمیتوانیم با این همه ثروت و دارائی مثل شما زندگی کنیم، این قسمت و تقدیر است و همه جا آسمان همین رنگ است. اینها همه اش مزخرف است. اگر این مفتخورها میتوانند پولشانرا نزول بدهند و بیشتر از کارخانه و کارگاه داری پول در بیاورند همینکار را میکردند. کارخانه و کارگاه را هم برای کار دادن به ما نیست که درست کرده اند بلکه برای منفعت و پول جمع کردن خودشان است. اگر جان خودشان راست میگویند و این دم و دستگاه را برای کار کردن به ما درست کرده اند و نه برای منفعت خودشان پس چرا تا سود شان کم میشود از پول درآوردن ناامید میشوند و یا می بینند جای دیگر پول بیشتری میتوانند در بیاورند زود کارخانه و کارگاه را تعطیل میکنند و آن را تا بهتر شدن اوضاع راه نمی اندازند و یا بالکل کارگاه یا کارخانه را تعطیل میکنند و کارگران را بیرون میکنند. مگر هر روز صدها کارگر بیکار نمیشوند، از کارگاه و کارخانه هائی که تعطیل یا بسته شده اند بیکار نمیشوند، و آواره خیابان و بیابان برای پیدا کردن جای دیگری برای فروش نیروی کارشان نمیشود؟ نه! هیچ سرمایه داری محض رضای کارگرها یا برای اینکه ثواب کرده باشد کارخانه و کارگاه باو نمیکند. تنها برای پر کردن جیب خودش برای خرج تفریحا و زندگی راحت خودش این کار را میکند و برای این کار است که نیروی کار می خواهد و کارگران را استثمار میکند.

اصلاً سرمایه دار، کارخانه و کارگاهها و ماشینها و این دم و دستگاهی که کارگرها هر روز در آن کار میکنند از کجا آورده؟ مگر اینها جز از راه استثمار کارگرها بوده است؟ مگر از راه دیگری غیر از حقه بازی با مزدها و دزدیدن ارزش اضافی کارگرها بوده است؟ تازه اگر سرمایه دار کارخانه، کارگاهها و ماشینها را از بابایش خریده است، بعد از چند سال به اندازه هر چه اول خرج کرده و ارث بابایش جیبش را داده در آورده است ولی می خواهد تا ابد از این ارث بابایش جیبش را پر کند. خرج تعمیر و خرید مواد اولیه و همه خرجهای دیگر کارخانه و کارگاه(پولی که به سرمایه ثابت تبدیل میشود)را که هم از فروش محصول کار کارگرها میدهد یعنی بهتر بگوئیم کارگرها میدهند. پس سرمایه دار هر چه دارد مدیون کارگر است محصول زحمت کارگر است، سرمایه دار طفیلی کارگرهاست. کارگرها هستند که کارخانه ها را میسازند نه سرمایه دارها. کارگرها هستند که کلیه خرج تولید را میدهند نه سرمایه دارها. اما این کارگرها هستند در فقر و فلاکت زندگی میکنند و بهره ای جز زندگی بخور و نمیر از دسترنجشان بدست نمی آید نه سرمایه دارها که پول محصول را تصاحب میکنند و مقدار ناچیزی به کارگرها میدهند(سرمایه متغیر)، مقداری خرج کارهای دیگر تولید میکنند(پولی که به سرمایه ثابت تبدیل میشود) و بقیه را خرج راحتی و خوب خوردن و خوب پوشیدن و ماشین داشتن و خانه داشتن و تفریح و دوا و درمان خیلی خوب برای خود و خانواده و آشنایان میکنند، به این و آن رشوه میدهند و برای روز مبادا پول ذخیره میکنند. طبقه کارگر، یعنی کارگرها باید همانطور که سرمایه دارها با هم رابطه دارند، همدیگر را پشتیبانی میکنند، سرمایه دارها حزب خودشان را (حزب جمهوری اسلامی، پان ایرانیست، جبهه ملی و سایر احزاب) را دارند، دولت خودشان را دارند و ابزار تولید یعنی کارخانه ها د ماشینها و زمینها را در دست خودشان دارند، ما نیز باید تشکیلات خودمان را داشته باشیم، اتحادیه های واقعی از خودمان داشته باشیم، حزب طبقه خودمان را داشته باشیم، تا بتوانیم بقیه زحمتکشان(دهقانان، کاسبها) را که آنها هم از دست سرمایه دارها و زمین دارها و دولت اینها به ستوده آمده اند، عاجز شده و کارد به استخوان ایشان رسیده است با خودمان یکی کنیم، پشتیبان خودمان کنیم و به زور طبقه سرمایه دار و اربابها و درباریان را از حکومت بیندازیم، و دولت و حزب خودمان را روی کار بیاوریم، دولت زحمتکشان و حزب طبقه کارگر. بدون این کار ما کارگرها و بقیه زحمتکشان در شهر و ده مثل سابق برده سرمایه دارها و اربابها در زنجیره شان خواهیم بود و دولت اینها مثل همیشه با پاسبان و ژاندارمری و سازمان امنیتش بزور کتک و یا با وزارت کار و حزب جمهوری اسلامی و پان ایرانیست جبهه ملی و غیره و اتحادیه و سندیکاها ی قلبی به زبان چرب و نرم و حقه بازی استثمارمان میکنند و هر وقت هم سرو صدا و اعتراضمان در بیاید به کلانتری و زندان می برندمان.

دیدیم که ثورتی که از دسترنج کارگران بدست می آید، پولی که از طریق محصولات کارخانه بدست می آید، تبدیل به سرمایه و ثروت سرمایه دار میشود. یعنی مقداری از آن صرف تولید و مقداری از آن به جیب سرمایه دار برای خوشگذرانی او میشود. سرمایه یعنی پولی که خرج تولید میشود دو جور به مصرف میرسد. یعنی تبدیل به سرمایه ثابت (خرج کارخانه، مواد خام، ابزار تولید) و به سرمایه متغیر (مزد کارگرها) میگردد. سرمایه ثابت و سرمایه متغیر روی هم سرمایه ای است که کارگر با مصرف کردن نیروی کارش بوجود آورده تولید کرده است. اما همین سرمایه است که هموجبات استثمار و بندگی کارگر را فراهم میکند. سرمایه ثابت یعنی خرجی که برای تعمیر کارخانه و کارگاه و خرید مواد خام و ماشینهای جدید و تعمیر آنها میشود این ابزار تولید را که در اثر کاری که کارگر با آنها کرده فرسوده شده اند و استهلاک پیدا کرده اند جبران میکند. و سرمایه متغیر (یعنی مزدها که خرج زنده ماندن کارگرها میشود) نیروی کاری که مصرف شده است را (یعنی قوه و جان کارگر را) جبران میکند یعنی پولی است که باید صرف تعمیر و نگهداری ماشینها جاندار یعنی کارگر بشود، تا آنها بخور و نمیر زندگی کنند و باز هم کار کنند. سرمایه داران همانطور که مقداری خرج ابزار تولید میکنند (پول که تبدیل به سرمایه ثابت میشود) همانطور هم مقداری خرج مهمترین و لازم ترین شرط تولید سرمایه و ثروت یعنی کارگران میکنند (سرمایه متغیر). پس سرمایه ثابت باعث تعمیر و خرید وسائل تولید که کارگران هیچ مالکیتی در آن ندارند میشود و کارگران روی آن کار کنند اما سرمایه متغیر (مزدها) هخرج ادامه زندگی و قوه دادن به کارگرها یعنی تولید نیروی کار آنها میشود که کارگران آن را میفروشند. بنابراین کارگر با کاری که میکند، موحبات و تدارک استثمار همیشگی خودش را، خودش بوجود می آورد و همه چیزش یعنی کارش و حتی زندگیش در خدمت تولید سرمایه و ثروت برای سرمایه داران برای تولید باز هم سرمایه دار و ثروت بیشتر برای آنها است. تا موقعیکه طبقه سرمایه دار حکومت میکند، تا موقعیکه کارگران متشکل نیستند، متحد نیستند و با بقیه مردم زحمتکش و طرفدارانش (مثل دانشجویان و معلمین و تحصیلکرده های فهمیده و مخالف سرمایه دارها) یکی نشده اند و همکاری نمیکنند، سرمایه دارها روابط استثماری را باروز پلیس و ژاندارم و ارتش مزدور، به دست دولت نگه می دارند. با اربابها و درباریان شریک میشوند و مردم را میچاپند، و مفتخوری میکنند، کارگرها که از بقیه مردم ستمگری و زورگوئی سرمایه داران و دولت را بهتر حس میکنند باید خودشان را متشکل و منظم و مرتب کنند. به وضع خودشان سرو سامان بدهند. ما باید به برادرهای کارگران علت و باعث بدبختیها و فقر و فلاکتها را بگوئیم، همه را در سندیکاها و اتحادیه های واقعی خودمان جمع کنیم، به فکر درست کردن حزب خودمان باشیم، تا بتوانیم کار همه طبقه کارگر را سرو سامان بدهیم و بدرد بقیه زحمتکشان دیگر برسیم و آنها را با خود متحد کنیم. بدون تشکل، بدون متحد کردن طبقه خودمان، در مقابل طبقه قدرتمند و صاحب دولت و ثروت سرمایه دار کاری نمیتوانیم بکنیم.

وقتی ما (طبقه کارگر) متشکل باشیم اتحادیه های واقعی خودمان را داشته باشیم، حزب طبقه خودمان را داشته باشیم، همه چیز داریم. سرمایه داران در مقابل طبقه کارگری که فهمیده و متحد و یکپارچه و متشکل است به زانو در می آیند. دولت در مقابل زحمتکشان متحد و هکار همدیگر، شکست خواهد خورد. باید زبان چربشان را برید، گول وعده ها و بامبولهایشان را نخورده و زورش را با زور جواب داد. فکر اتحادیه و تشکیلات را باید با کارگرانی که با تجربه و با سابقه هستند در میان گذاشت و با کارگرهای آشنای دیگر در کارخانه های دیگر هم که مطمئن هستند حرف زد. باید کاری کرد که در هر کارخانه و کارگاهی یک یا چند کارگر، حواسشان به جمع کردن کارگرها و منظم کردن ا اعتصابها و خواسته های برادران و خواهران کارگیشان باشند راه چاره را به ایشان نشان داد این قدم اول برای وصل کردن مبارزات کارگرها در همه کارخانه ها و کارگاهها به همدیگر است.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است.

سئالات:

- ۱_ مواد اولیه برای تولید چه چیزهایی هستند؟ ابزار یا وسیله تولید چیست؟
- ۲_ چه چیزی همه کارگرها را مثل هم میکند. یک طبقه میکند؟ و چه چیز سرمایه داران را مثل هم و یک طبقه میکند؟
- ۳_ چگونه دولت رشتیانی سرمایه دارها را میکند؟
- ۴_ سرمایه دار با پول فروش محصولات درست شده در کارخانه و کارگاه چه میکند؟
- ۵_ سرمایه دار متغیر و سرمایه ثابت چه چیزهایی هستند؟
- ۶_ چرا این کارگرها هستند که علاوه بر ثروت شخصی سرمایه داران، تمام بخش تولید را در هم می آورند و می پردازند؟
- ۷_ چگونه سرمایه وسائل استثمار کارگر را فراهم میکند و او را به بند میکشد؟ تا کی این وضع ادامه دارد؟
- ۸_ راه مبارزه با سرمایه داران و پشتیبانانش چیست

قسمت دوم،

پیدایش سرمایه داری

مطالب بخش اول:

چگونگی پیدایش سرمایه داری

۱_ زمانه تغییر میکند:

الف_ فئودالیسم (روابط ارباب و رعیتی).

ب_ صنایع کوچک و کارخانه های بزرگ.

ج_ تولید اجتماعی و مالکیت سرمایه داری.

۲_ سرمایه داری در کشور ما.

پیشگفتار

هدف از مطالعه این قسمت شناختن روابطی است که به خاطر وجود آن و بخاطر اینکه دولت با تمام دم و دستگاهش پشتیبان و نگهبان این روابط است، ما یعنی همه کارگران، با وجود اینکه ثروت و محصول میسازیم، مثل بقیه زحمتکششان در چنین وضع فلاکت باری زندگی میکنیم. و یک مشت آدم مفتخور و زورگو فقط بخاطر اینکه وسائل کار و دولت را دارند از حاصل کار ما در راحتی و خوشگذرانی زندگی میکنند.

این روابط چه روابطی هستند؟ روابط ارباب_ رعیتی (=فئودالی)، روابط بین کارگر و کارفرما (سرمایه داری، که ما کارگران و برادران دهقان ما و بقیه زحمتکشها در شهر و دهات را به چنان روزی انداخته که فقط زنده ایم و برای پر شدن جیب اربابها، سرمایه دارها و گردن کلفت های دولتی و خارجی و حکومتی و این جور آدمهای زالو صفت جان میکنیم.

این زورگوهای مفتخور سالهای سالست که اینطور به زورگوئی و مفتخوری مشغولند. و اگر ما زحمتکشان دست روی دست بگذاریم و فقط هر وقت آب از سرمان گذشت و دیگر حقوقمان به همان زندگی بخور و نمیر سابق هم نرسیده آنوقت دست و پائی بزنیم تا یک نفس دیگر هم بکشیم و منتظر دست و پای بعدی باشیم، اگر ما کار دیگری نکنیم و فقط به همین دلمان را خوش کنیم آنوقت این مفتخوری و زورگوئی آنها و فقر و فلاکت و بندگی ما تا ابد باقی میماند.

اگر خوب نگاه کنیم می بینیم که اربابها و سرمایه دارها که دشمنان ما و بقیه زحمتکشان هستند تشکیلات خودشانرا دارند یعنی حزب های خودشان (حزب جمهوری اسلامی و پان ایرانیست و جبهه ملی و غیره) را دارند، دور هم جمع میشوند و شور و مشورت میکنند و که چکار کنند (در مجلس شورا و سنا و جلسه وزیرها و در کنفرانسها و این جور کارها که وزیرها و وکیل ها، سرمایه دارها، کارخانه دارها و اربابها و امثال آنها میکنند) و دسته دسته، اتحادیه های خودشان را درست کرده اند (اطاق های بازرگانی) و از همه مهمتر دولت خوشان را دارند و دادگاه جزو آن است سرمایه دارها و دولت های سرمایه دارهای کشورهای

دیگر را هم همدست و شریک خودشان میکنند. برای گول زدن ما وزارت کار و خانه انصاف و غیره درست میکنند. بخاطر همین ها است که آنها بالا هستند و ما در پائین، ما استثمار می‌شویم و آنها استثمار میکنند برای همین است که ما کارگران هم باید متحد شویم و اتحادیه های خودمان و حزب خودمان را بسازیم، یعنی یسکیلات خودمان را درست کنیم، و زور آنها را با زور جواب بدهیم. بدون اینکه متحد و یکی بشویم، بدون اینکه با هم شور و مشورت کنیم، بدون اینکه اتحادیه ها و حزب خودمان را داشته باشیم نمیتوانیم جلوی حقه بازیهای وزارت کار و زورگوئی سرمایه دارها و وحشی گریهای سازمان امنیت بایستیم. بدون اینها نمی توانیم بقیه زحمتکشانرا هم با خود متحد کنیم، و آماده برای از بین بردن وضع فعلی و سرنگونی فرامانروائی خودمان را بوجود بیاوریم.

ما کارگرا از بقیه زحمتکشها وظیفه مان بسشتر است چن اولاً ما گروه گروه و دسته دسته در کارخانه ها و کارگاهها هر روز ۱۰_۱۲ ساعت دور هم جمعیم و همه مثل هم و در آن واحد برای سرمایه دارها جان میکنیم، برای همین خیلی بهتر و زودتر و آسانتر میتوانیم اتحادیه های واقعی خودمان را بسازیم، با گروهها و دسته های دیگر در کارخانه های دیگر متحد و یکی بشویم، و حزب خودمان را بوجود بیاوریم. ثانیاً ما چون دسته جمعی کار میکنیم و برای خودمان محصول نمیسازیم و از خودمان هم هیچ چیز جز قوهٔ بازویمان نداریم، و در ضمن چون دولت و سازمان امنیت و شهربانی و حقه بازیهای تمام دستگاهها و تشکیلات اینها را هر روزه بهتر می بینیم و احساس میکنیم، خیلی زودتر میتوانیم به فکر نجات هم باشیم و نه فقط به فکر نجات تک تک خودمان و یا فقط کارگرهای یک کارخانه. برای همین است که ما کارگرا وظیفهٔ بوجود آوردن اتحادیه ها و حزب خودمان را داریم، وظیفهٔ توجه به بقیه زحمتکشان و کمک کردن به آنها که برای اینکه آنها هم اتحادیه ها و سازمانهای خودشان را درست کنند. وظیفه داریم که در هر فرصتی همه مردم را بر ضد اوضاع فعلی، به ضد دولت و زورگوئی اربابها و سرمایه داران گردن کلفت متحد کنیم.

برای این همه کارهایی که بکنیم باید خیلی چیزها بدانیم. باید در درجه اول طبقه خودمان را بشناسیم تا بتوانیم وظیفه و نقش آن را بفهمیم. باید طبقه سرمایه دارها را بشناسیم تا بتوانیم وظیفه و نقش آن را بفهمیم. باید سرمایه دارها را بشناسیم و بدانیم روابط روابط سرمایه داری که کارگران را به بردگی میکشد از کجا آب میخورد، از کجا آمده است، سرمایه دارها و کارفرماهایی که ما را استثمار میکنند، از کجا این حساب و کتاب فعلی را یاد گرفته اند و روی چه حسابی این همه سود میبرند. اینها را باید از خودشان هم بهتر یاد بگیریم و حساب و کتاب کارشان را از خودشان هم بهتر بدانیم تا بفهمیم چطور باید با اینها مبارزه کرد چطور باید کارگرهای دیگر را نسبت به استثماری که میشوند و به علت های آن آگاه کرد. تا هیچ وقت گول حقه های سرمایه دارها و دولت اینها را نخوریم و برای رسیدن به هدفمان بهترین راه را انتخاب کنیم.

این قسمت برای همین کار نوشته شده است

به امید بهروزی

تئوری ارزش

بخش اول _ چگونگی پیدایش سرمایه داری

۱_ زمانه تغییر میکند:

به مملکت خوودمان که نگاه کنیم می بینیم که در شهرهای بزرگ مثل تهران، تبریز، اصفهان، مشهد، و آبادان کارخانه های بزرگی مثل پالایشگاه آبادان و تهران، ماشین سازی تبریز، کارخانه های پارچه بافی و ذوب آهن اصفهان، دخانیات و راه آهن، پتروشیمی قند و سیمان، و کارخانه های دیگری هستند کارگرها گروه گروه و دسته دسته در آنها کار میکنند. در همین شهرها کارگاههای کوچکتری هم مثل تراشکاریها و چرم سازیها و کوره پزخانه ها و مثل اینها وجود دارد که کارگرهای زیادی در آنها مشغول به کارند. در شهرهای کوچکتر مثل اراک، زنجان، درود، شاهی و رضائیه و وقزوین هم همینطور است. خیلی از کارگرها در کارگاه و کارخانه کار نمیکنند مثل کارگرهای ساختمان ها و راه ها و جاده ها. خلاصه کارگرها در همه جا در شهر و ده ها به کارهای مختلف مشغولند و نیروی کار خودشان را میفروشند و فقط کمی از ثروتی که میسازند نصیبشان میشود. همه به وسیله سرمایه دارهای مختلف یا دولت در شرکتها و مؤسسه های مختلف و یا در کارخانه های دولتی و خصوصی و یا در وزارت خانه ها و ادارات استثمار میشوند. اینها طبقه کارگر را تشکیل میدهند. کارگرهای که در کارخانه های بزرگ کار میکنند و با دستگاهها و ماشینهای مختلف سروکار دارند کارگرهای صنعتی هستند.

بقیه زحمتکشان، عدای در دهات و عدای در شهرها زحمت میکشند و زندگی بخور و نمیری را میگذرانند. در دهات علاوه بر کارگرهای کشاورزی که روز مزدی هستند، دهقانها به کشت و کار مشغولند. در بعضی جاها دهقان ها زمین های کوچک و کمی دارند و ارباب بالای سرشان نیست ولی تا خرخره در قرض و بدهکاری به شرکت تعاونی و بانک و هزار دوز و کلک دیگرند و از عهده خرجشان بر نمی آیند در خیلی از جاها همان حساب و کتاب ارباب و رعیتی قدیم هنوز وجود دارد. زحمتکشان دیگری هم در شهر به اتوبوس رانی و تاکسی رانی و دست فروشی دوکانداری و غیره مشغولند. به این ها هم دائماً دولت، صاحبکار، شهربانی، سازمان امنیت و سرمایه دارها زور میگویند.

الف _ فتودالیسم (روابط ارباب رعیتی)

میان طبقات مختلف طبقه کارگر و سرمایه دار طبقه‌های جدیدی هستند. این دو طبقه سابقاً نبودند. مثلاً در ایران ۱۵۰ یا ۲۰۰ سال قبل نه کارخانه ای بود و نه گروه گروه کارگرهای که توسط سرمایه داران استثمار شوند. شهرها فقط محل خرید و فروش اجناس مورد احتیاج اهلی شهرها و یا چیزهای که تاجرها از خارجه می آورند بود. بیشتر مردم در دهات رعیتی میکردند و به وسیله اربابها استثمار میشدند. مثل خیلی از دهات امروز، اربابها زمینهای بزرگی داشتند که به رعیتها اجاره میدادند و یا رعیتها آنها را نصف کاری میکردند. دولت هم، دولت خانه ها و اربابها بود. مواظب بود هر وقت رعیتها جانشان به لبشان رسید و بساط ارباب را به هم ریختند قشون خودش را بفرست تا آنها را بکشند یا به زندان بیاورند. درست مثل کاری که الان با کارگرها میکنند.

در دهات یا رعیت بود یا خرده مالکین که زمینهای کمی داشتند، یا ارباب که زمینهای زیادی داشت و رعیتها را مالک خودش میدانست. در شهرها غیر از تاجرهایی که جنس از خارج و یا از جاهای مختلف داخل می آوردند و میفروختند، و به غیر از قشون و مامورهای دولت، و بقیه مردم به کارهای مختلفی مشغول بودند. در شهرها کارگاه های کوچک و مغازه هائی بودند که صاحبان این کارگاه ها و مغازه ها در ساختن چیزهای مختلف استاد بودند، مثل نجاری و آهنگری و پنبه دوزی و مسگری و قصابی این جور کارها. اینها هنوز هم در همه شهرها و خیلی از دهات هستند. در این مغازه ها و کارگاهها استادها خودشان کار میکردند و جنس خود را در بازار و یا جلوی همان کارگاه و مغازه میفروختند. در بعضی از کارگاهها استاد و شاگرد میگرفت که کمک و وردستش باشد تا جنس بیشتر بسازد. اگر چه این شاگردها شبیه به کارگرهای امروزی بودند، ولی چون بیشتر آنها بعد از چند سالی پولی جمع میکردند و با کاری که یاد گرفته بودند خودشان استاد میشدند، برای همین، کاملاً مثل کارگرهای دائمی امروزی که تمام عمرشان را باید کارگری بکنند نبودند(مثلاً شاگردهای خیلی از مغازها و کارگرهای امروزی مثل مکانیک ها که پس از چند سال خودشان استاد میشدند و شریک هم میشدند و مغازه یا کارگاه کوچکی باز میکنند). هر مغازه و یا کارگاهی یک چیز کامل میساخت و هر استاد یا شاگردی یک جنس کامل. مثلاً در نجاری: صندلی و در آهنگری: بیل و کلنگ، و در مسگری: دیگ، و در پنبه دوزی: کفش. هر استاد و کارگری در روز مثلاً یک آفتابه، یا یک بیل یا یک جفت کفش میساخت.

این مغازه ها و کارگاه ها محصولات خودشان را در بازار و یا دم در کارگاه و مغازه میفروختند. یعنی برای خودشان جنس درست نمیکردند جنس را درست میکردند که بفروشدند و با پول آن جنسهای دیگر بخرند. آهنگر بیل و کلنگ و میخی که درست میکرد میفروخت تا برای خودش کفش و نان و لباس و این جور چیزهائی که احتیاج داشت بخرد. اما در ده اینطور نبود. در دهات رعیتها همه چیزشان را خودشان درست میکردند. وقت محصول، بغیر از سهم ارباب، بقیه آن نان رعیتها بود. بقیه چیزها مثل گیوه و شال و شیر و

پنیر و نمد و این جور چیزها را هم هر خانواده خودش درست میکرد، فقط هر چه زیاد می آمد میفروختند و با آن اجناس دیگری که میخواستند میخریدند. برای همین در دهات، رعیتها برای زندگی و مصرف خودشان کار میکردند و نه برای فروش. محصولاتی که برای فروش به مردم ساخته میشود کالا میگویند. پس محصولاتی که برای مصرف شخصی ساخته میشوند کالا نیستند مثلاً رعیتی که برای درست کردن نان خود و بذر سال آینده، گندم میکارد کالا تولید نمیکند.

در آن زمان که اربابهای بزرگ و زمین داران و خانه های بزرگ دولت خود را داشتند و تقریباً همه مردم رعیت آنها بودند، روابط بین ارباب و رعیتها بین روابط دیگری که وجود داشت (رابطه استاد و شاگرد، رابطه تاجر یا بازاری با استاد) از همه مهمتر بود. برای همین، این دوران را دوران فئودالیسم یعنی دوران ارباب و رعیتی میگوئیم. در جامعه فئودالی آن روز اگر چه استادها و مغازه داران کار و زندگیشان ساختن اجناس برای فروش بود، ولی کار و زندگی اکثریت مردم (رعیت) تولید برای مصرف خودشان بود یعنی محصولات شان را کالا نبود. آن عده ای هم که اجناسی برای فروش میساختند یعنی کالا تولید میکردند، جدا جدا، تک تک در مغازه ها و کارگاههای کوچک همه کار خودشان را میکردند. با وسائل خودشان، یعنی نجار یا اره و تیشه ای که داشت، آهنگر با دم و چکشی که داشت این محصولات را میساختند.

ب_ صنایع کوچک و کارخانه های بزرگ:

کشورهائی که اکنون سرمایه داری هستند در گذشته دوران فئودالیسم را پشت سر گذاشته اند، همان دورانی که شرحش را دادیم. اولین کشورها و جوامی که سرمایه داری شدند کشورهای اروپایی بودند (انگلستان، آلمان، فرانسه)، در این کشورها رفته رفته تولید برای فروش محصول (یعنی تولید کالا در کار و زندگی) حرفه افراد بیشتری شد.

بسیاری از کارگاههای کوچک به هم پیوستند و کارگاههای بزرگتری را بوجود آوردند که محصولات کاملتر و پیچیده تری را درست میکردند، محصولات و اجناسی که ساختمانشان از عهده یک کارگاه و یا یک مغازه بر نمی آمد. مثلاً ساختمان درشکه که در آن چرم و چوب و آهن و پارچه به کار میرفت به تنهایی از عهده هیچ یک از کارگاهها و دوکانهای آهنگری، نجاری، چرم دوزی، و پارچه بافی بر نمی آمد برای همین، کارگاههای بزرگتری بوجود آمد که در هر گوشه آن تکه ای از درشکه ساخته میشد. این کارگاههای بزرگتر باشریک شدن استادها آهنگری و نجاری و غیره و یا به ابتکار یک آدم پولدار بوجود می آمدند. در این کارگاه های بزرگتر، کارگاهها و مغازه های کوچک سابق با هم همکاری میکردند. در این کارگاهها کارگر میگرفتند. کارگرهای این کارگاهها مثل کارگرهای امروزی مزد میگرفتند و دیگر هیچ وقت نمیتوانستند خودشان یک چنین مغازه ای باز کنند. این کارگرها با شاگردهای مغازه های کوچک فرق داشتند. اینها با ابزار و وسائلی که مال خودشان نبود کار میکردند در بعضی از این کارگاهها استادها

هم خود شان کار میکردند و ابزار و وسائل مال خودشان بود. اگر چه دیگر در این کارگاهها گروهی کارگر کارمیکردند ولی این کارگاهها با کارخانه ها و کارگاههای امروزی فرق داشتند. این کارگاهها صنایع کوچک آن زمان بودند.

احتیاجی این کارگاهها به کارگر داشتند باعث میشد که رعیت هائی که از جور و ستم مالک فئودال جانشان به لب رسیده بود هر طور که هست به شهر بیایند و کارگری کنند. اگر چه این کارگران به وسیله ثاحب کارگاهها و استادها استثمار میشدند ولی به هر حال این زندگی از بندگی و رعیتی برای ارباب فئودال بهتر میدانستند. این باعث شد که رعیتهای دیگری که در دهات رعیتی میکردند شورشها و طغیانهای زیادی برضد روابط ارباب و رعیتی بکنند. تاجرها و دلال هائی هم که با صاحبان کارگاهها و صنایع کوچک شریک و هم دست بودند و اجناس آنها را بجاهای دیگر و شهرهای مختلف میبردند و میفروختند، میخواستند که این محصولات را به رعیتها بفروشند، و حالا که صنایع کوچک بیشتر تولید میکردند دیگر به اندازه فروش سابق راضی نبودند و میخواستند رعیتها هم محصول، خرید فروش بکنند، نه اینکه همه چیزشان را به علت روابط ارباب و رعیتی خودشان بسازند. برای همین، صاحبان صنایع کوچک و تاجرها به دولت، که دولت فئودالهای ارباب بود اعتراض کردند و در شهرها، و اگر دستشان میرسید در دهات، بر ضد ارباب ها و دولت شورش و اعتصاب راه میانداختند و با اتحادیه ها و احزابی که میساختند رعیتها و کارگرهای صنایع کوچک را با خودشان بر ضد زمینداران ارباب هم دست میکردند. اربابهای فئودال که هم رعیتهایشان گروه گروه به شهر میرفتند تا در کارخانه ها کار بکنند، و هم آن رعیتهایی که باقی مانده بودند بر ضدشان اعتراض میکردند و زمین میخواستند و هم تاجرها و صاحبان صنایع کوچک بر ضدشان کار میکردند، دیگر نمی توانستند مثل سابق وضع را ادامه بدهند. خیلی از اینها زمین هایشان را را به رعیتها فروختند بعضی دیگر اجاره دادند. رعیتهایی هم که دستشان به دهنشان میرسید توانستند زمین بخرند یا اجاره کنند. با این پول اربابها به کارهای جدید مثل ساختن کارگاههای بزرگتر دست میزدند. بعض رعیتهایی که که صاحب زمین میشدند وضعشان خوب میشد و خیلی بیشتر از صرف خودشان محصول به دست می آوردند و آن را می فروختند و با پولش اجناس لازم را میخریدند یعنی کالا تولید میکردند یا میشود گفت محصولاتشان کالا میشد.

به این صورت این تغییرات انجام میشد:

اولاً_ کارگرها زیاد میشدند و برای طول عمر کارگری میکردند یعنی رفته رفته طبقه کارگر که نقش مهمی در امر تولید ملت داشت بوجود می آید.

ثانیاً_ صاحبان صنایع کوچک بوجود می آمدند. اوستاهای سابق به هم می پیوستند و کارگاههای بزرگتر بوجود می آوردند و یا فئودالهاییکه زمینها را اجاره داده یا فروخته بودند به این کار دست میزدند.

ثالثاً_ روابط ارباب رعیتی و قدرت طبقه فئودال ضعیف میشد و قدرت صاحبان که رعیتها و دهقانهای جدید و کارگرها را با خود متحد کرده بود و روز به روز بیشتر میشد. تولید محصول برای فروش (تولید کالائی) رواج میگرفت.

این اتفاقات که در کشورهای اروپائی می افتاد، از حدود ۳۰۰ سال قبل شروع شد. هرچه کارگاههای بزرگتر و بیشتر به کارهای مختلف می پرداختند و اختراعات و اکتشافات علمی که صورت میگرفت ابزار تولید را جدیدتر و بهتر میکردند، به همان اندازه هم روابط ارباب و رعیتی و قدرت طبقه فئودال رو به ضعف میرفت تا موقعی که در هر کدام از این کشورها بلاخره طبقه جدید سرمایه داران پشتیبانی کارگران و دهقانان و رعیت ها موفق شدند بزور، قدرت را از فئودالها و دولتشان بگیرد و دولت خود را روی کار بیاورد. این کار که در کلیه کشورهای سرمایه داری انجام شده است باعث شد تا حکومت سرما یه داران و دولت سرمایه داری انجام شده است باعث شد تا حکومت سرمایه داران و دولت سرمایه داری روی کار آید و قدرت فئودالها کاملاً از بین برود.

به همین صورت هم روابط ارباب و رعیتی از میان میرفت و دهقانها صاحب زمین ز یا اجاره کنندگان زمین و یا کارگران بی زمین میشدند و فئودالهای سابق به سرمایه داران جدید تبدیل میشدند. به این صورت کارخانه های امروزی که گروه کارگر در آنها میکنند، به وجود آمد و حکومت سرمایه داران به وسیله دولتشان فرمانروائی را بر این جوامع شروع کرد.

پس در جوامع سرمایه داری اینها وجود دارند:

اولاً_ طبقه کارگر بدون داشتن هیچگونه ابزار تولید دائماً نیروی کار خودش را میفروشد.

ثانیاً_ رابطه سرمایه داری، یعنی خرید و فروش نیروی کار، بین سرمایه دارها و کارگرها مهمترین رابطه را تشکیل میدهد.

ثالثاً_ حکومت و دولت، مال سرمایه دارانست و تمام قوانین و قشون شهربانی در خدمت سرمایه داران و روابط سرمایه داری است.

رابعاً_ تولید محصول برای فروش و نه برای مصرف شخصی بیشتر و بیشتر میشود. تولید کالائی گسترده میگردد.

ج_ تولید اجتماعی و مالکیت سرمایه داری :

در دورانی که هنوز صنایع کوچک داشت جان میگرفت و طبقه جدید سرمایه دار و به همراه طبقه جدید، کارگر کم کم بوجود وی آمد، همیشه و همه جا روابط ارباب و رعیتی مزاحم رشد آن بود. روابط ارباب و رعیتی که رعیتها را به زور در دهات نگه میداشت، اولاً نمیگذاشت به اندازه کافی نیروی کار که صنایع

کوچک جدید احتیاج داشت به آنها برسد، ثانیاً روابط ارباب و رعیتی در دهات فقط به اندازه نان رعیتها از محصولی که کاشته بودند برایشان باقی میگذاشت، تولید را برای مصرف شخصی کرده بود و برای همین خرید و فروش اجناسی که صنایع کوچک میساختند به خوبی انجام نمیگرفت. اکثریت مردم یعنی رعیتها همه چیز را خودشان درست میکردند و خیلی کم به خرید و فروش اجناس می پرداختند، برای همین سرمایه دارها با فئودالها دشمن شدند و میخواستند بجای روابط ارباب رعیتی روابط سرمایه داری، یعنی روابط خرید و فروش نیروی کار را مهمترین رابطه در کشور بکنند. و بلاخره سرمایه دارها تشکیلات، یعنی اتحادیه ها و حزب خودشان را به وجود بیاورند و با وعده وعیدهایی که به کارگران و دهقانان در مورد آزادی زمین دادند توانستند آنها را هم با خودشان هم دست کنند و در کارشان پیروز بشوند.

فرق بین صنایع کوچک گذشته و صنایع جدید در چیست؟

مهمترین فرقی که صنایع جدید یعنی کارخانه های بزرگ یا ماشینهای جدید، با صنایع کوچک یعنی کارگاههای کوچک و مغازه های اوستاها دارند، در این است که:

اولاً_ تولیدکنندگان در صنایع کوچک یعنی اوستاها، خودشان صاحب وسائل تولید بودند و خودشان کار میکردند و فقط از شاگرد برای کمک استفاده میکردند که این شاگردها هم دائمی نبودند، خلاصه: هم وسائل تولید و هم نیروی کار از خودشان بود. ولی در کارخانه های امروزی وسائل تولید یعنی ماشینها و کارخانه و غیره مال سرمایه دار است و کارگرها مزد میگیرند و روی آن کار میکنند یعنی تولید کنندگان که کارگران باشند هیچ سهمی در وسائل تولید ندارند.

ثانیاً_ در صنایع کوچک، اوستاها با وسائل خودشان کار میکردند و اجناسی را که میساختند برای همین مال خودشان بود. ولی در کارخانه های امروزی گروه گروه کارگر با وسائلی که مال سرمایه دار است تولید میکنند، و محصول و جنسی را که میسازد سرمایه دار میگیرد. یعنی حاصل رنج تولید کننده را سرمایه دار تولید میکند. ثالثاً_ در صنایع کوچک، کارگاهها و مغازه های کوچک و جدا جدا بودن و هر اوستائی در مغازه اش چیز میساخت. ولی حالا در کارخانه های بزرگ گروه گروه کارگر با هم و با کمک یکدیگر محصولات کارخانه را میسازند.

برای همین است که میگوئیم سرمایه داری با درست کردن کارخانه های بزرگ ز استخدام گروه گروه کارگر، هم تولید را از وضع تک تکی و انفرادی در می آورد و هم ابزار و وسائل تولید را در اختیار دسته های بزرگ کارگرها میگذارد، ولی هم محصول تولید (یعنی اجناسی که کارگران تولید میکنند) را غصب میکنند و هم اختیار ابزار تولید دست اوست. یعنی میشود گفت: سرمایه داری تولید و ابزار تولید را اجتماعی میکند ولی محصول و مالکیت ابزار تولید را به اختیار عده ای معدودی زورگو و مفتخوار در می آورد. سرمایه دارها چون ابزار تولید را گرفته اند و چن محصول را غصب میکنند می توانند کارگرها را استثمار

کنند. پس اختلافات بزرگ طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار در جامعه سرمایه داری همین است. تولید اجتماعی و غصب محصول به وسیله سرمایه دارن و یا ابزار تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی سرمایه دارها بر آنها. برای همین است که طبقه سرمایه دار دشمن طبقه کارگر است. قبلاً که طبقه سرمایه دار دشمن فئودالها بود روابط سرمایه داری را بجای روابط ارباب و رعیتی میخواست، توانست با درست کردن تشکیلات یعنی اتحادیه ها د حزب خودش و هم دست کردن کارگرا و رعیتها و دهقانها با خودش فئودالها را به زور شکست بدهد، طبقه کارگر هم حتماً میتواند با بوجود آوردن، تشکیلات یعنی اتحادیه ها و حزب خودش و همدست کردن بقیه زحمتکشان حکومت و دولت سرمایه دارها را به روز از بین ببرد و حکومت و دولت و روابطی که میخواهد بر سر کار بیاورد.

سؤال:

- ۱_ آیا همیشه طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار وجود داشت؟ قبل از آن چه روابطی مهمترین روابط در اجتماع ایران بود؟
- ۲_ سرمایه داری در کدام کشورها اول شروع شد؟
- ۳_ اختاف صنایع کوچک با فئودالها چه بود؟
- ۴_ چه موقع محصول تولید شده، کالا و چه موقع کالا نیست؟
- ۵_ چطور شد که قدرت فئودالها و روابط ارباب رعیتی ضعیف شد؟
- ۶_ سرمایه داران چگونه توانستند فئودالها را شکست بدهند و روابط مطابق میلشان را مهمترین روابط در اجتماع بکنند؟
- ۷_ مهمترین اختلاف بین صنایع کوچک و صنایع بزرگ امروزی چیست؟
- ۸_ اختاف طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار در جامعه سرمایه داری چیست و بلاخره چه خواهد شد؟

۲_ سرمایه داری در کشور ما:

دیدم در کشورهاییکه حالا سرمایه داری هستند چطور صنایع بزرگ از جمع شدن صنایع کوچک به دور هم و استفاده از وسائل تولید جدید به وجود آمد و گروه گروه کارگران را به کار گرفت. دکانها و مغازه های کوچکی که اوستاها در آن بودند کم کم به کارگاههای بزرگتر و بزرگتر یعنی صنایع کوچک تبدیل شد و بلاخره با زیاد کردن کارگرا و ضعیف کردن فئودالها و استفاده از علم و صنعت جدید، ملتها سرمایه داری

را بوجود آوردند، اولین کشورهایی که این تغییرات در آنها اتفاق افتاد کشورهای اروپایی بودند. این کشورها وقتی که سرمایه داری شدند و توانستند محصولات خیلی زیاد برای فروش تولید بکنند، مقداری از محصولات اضافی شان را هم به کشورهای دیگر میبرند و میفروختند. این محصولات وقتی به کشورهاییکه هنوز سرمایه داری نشده بودند میرفت باعث ناراحتی صاحب کارگاهها، اوستاها و صاحبان صنایع کوچک که در این کشورها داشتند پا میگرفتند، میشد چون نمی توانستند با این محصولات مرغوب و ارزانی که از کارخانه های بزرگ و جدید کشورهای اروپایی در آمده بود رقابت کنند. برای همین اوستاها و صاحبان صنایع ضعیف میشدند و این باعث خوشحالی فئودالها یعنی اربابها میشد، چون میتوانستند رعیتهای خودشان را نگاه بدارند و دولت و حکومت خودشان را در مقابل صاحبان صنایع کوچک و کارگاهها حفظ کنند. برای همین فئودالها راضی به آمدن محصولات کشورهای سرمایه داری بودند و دولت اربابها اجازه خرید و فروش و وارد کردن آنها را میداد. کشورهای سرمایه داری هم محصولات بیشتری به این کشورها می آوردند و میفروختند و کم کم در این کشورها قدرت میگرفتند و چون قشون و اسلحه های بزرگ و زیادی داشتند حتی بعضی از این کشورها را هم به زور میگرفتند مثلاً انگلستان، هندوستان را مستعمره خودشان کرده بود، فرانسه الجزایره و ویتنام را در بعضی جاها این کشورهای سرمایه داری آنقدر نفوذ و قدرت داشتند که احتیاجی به زور گرفتن آنجا را نداشتن و هر چه میخواستند از دولت و حکومت آنجا میگرفتند. و یا چون در بعضی جاها دو یا چند تا از این کشورهای سرمایه داری با هم شریک بودند هیچ کدام از ترس دیگری نمیتوانست آنجا را به زور جزو خودش کند. مثلاً انگلستان و روسیه تزاری از ۲۰۰ سال قبل بر سر ایران با هم رقابت میکردند و چون دولت و حکومت فئودالهای ایران با هر دو راه می آمد و به هر دو هر چه که میخواستند میداد، روسیه و انگلستان هیچکدام ایران را رسماً جزو خودشان نکردند، برای همین ایران مستعمره انگلستان و روسیه تزاری نبود بلکه یک کشور نیمه مستعمره، یعنی شبیه مستعمره بود که همه کشورهای استعمارگر مثل انگلستان و روسیه تزاری و حتی فرانسه و هلند هم از آن استفاده میکردند. کشورهای استعمارگر محصولاتشان را می آوردند و میفروختند، و به این صورت اوستاها و صاحبان صنایع و کارگاهها را بیچاره میکردند. نفت را از زیر خاک در می آوردند و میبردند، از دولت و حکومت فئودالها باج میگرفتند و این زورگوهایی بی عرضه هم که فقط زورشان به مردم میرسید به زور از مردم مالیات و خراج بیشتر میگرفتند. کشورهای استعمارگر هر وقت هم که میخواستند تکه ای از مملکت ما را که به دردشان میخورد برای خودشان جدا میکردند. مثلاً روسیه تزاری تکه ای از آذربایجان در شمال و انگلستان تکه ای از بلوچستان و خراسان را برای خودشان برداشتند.

اینکارها و این بلاهاییکه کشورهای سرمایه داری استعمارگر بر سر مملکت ما و مردم در می آوردند باعث ناراحتی و بدبختی مردم شده بود. رعیتها و صاحب کارگاهها و مغازه ها و تاجرهایی هم که محصولات اینها

را میفروختند و کسب و کارشان به اضافه محصول رعیت و این کارگاهها بستگی داشت از این وضع جانشان به لب رسیده بود. همه مردم، یعنی رعیتها، اوستاها و شاگردها و بازاریها به دولت و حکومت فتودالها که دست استعمارگرها را باز میگذاشت و دائم به مردم فشار میآورد اعتراض میکردند، تا اینکه بالاخره مردم دست به اسلحه بردند و بر ضد دربار و شاه که مسئول تمام این بدبختیها بود و همیشه طرفدار استعمارگرها و فتودالها بود بلند شدند و مملکت را مشروطه کردند و قرار شد که قانون و حساب و کتاب کشور دست مجلس و نماینده های واقعی مردم باشد. اما چون فتودالها و درباریها و خارجی ها متحدتر و متشکل تر و برای همین قویتر بودند، بالاخره اوضاع را به نفع خودشان برگرداندند و باز همان آتش شد و همان کاسه. بعد بغیر از کشور روسیه که در آن کارگرها و دهقانها قدرت را بزور از دست سرمایه دارها درآوردند و کشورشان را محل کمک و پشتیبانی از کارگرها و همه زحمتکشان کشورهای دیگر کردند، کشورهای سرمایه داری مثل گذشته به غارت ایران مشغول شدند و وکیل و وزیر دست نشاندۀ خودشان را روی کار آوردند. مثل گذشته حکومت و دولتهائیکه در ایران بود باب دندان استعمارگران رفتار میکردند و هرچه میتوانستند به مردم فشار می آوردند. فقر و بدبختی مردم باعث شده بود که برای لقمه نانی حاضر به هر کاری بشوند. برای همین کشورهای سرمایه داری که میدیدند کارگر با مزد خیلی ارزان زیاد است خودشان شروع کردند شریک شدن با درباریها و پولدارهای ایران و کارخانه درست کردند. دولت حکومت هم که مطابق میلشان هرچه احتیاج داشتند برایشان فراهم میکرد. کارخانه هائیکه اینهمه درست میکردند و دخل و تصرفی که در قوانین و وضع کسب و کار میکردند باعث ناراحتی بیشتر و بدبختی بازهم بیشتر اوستاها و صاحبان کارگاهها میشد و جلوی پیشرفت کارشان را میگرفت و دیگر اینها نمی توانستند مثل آنطور که در کشورهای سرمایه داری اروپائی اتفاق افتاد نیروی مهم و قوی بشوند و کارگاههای بزرگتر بوجود بیاورند. کارخانه ها و ماشین آلاتی که کشورهای سرمایه داری با نفوذ و غارتی که میکردند به مملکت وارد کردند باعث شد که بعضی از پولدارها و بعضی از اربابها هم به تقلید اینها کارخانه و کارگاههای بزرگ بسازند و به سرمایه دار تبدیل شوند. این سرمایه دارهای ایرانی با سرمایه دارهای خارجی شریک نیستند و برای همین از قدرت گرفتن و قوی شدن اینها ناراضی اند چون بازار اینها را کساد میکنند. برای همین با دولت و حکومت که به دستور سرمایه داران خارجی آب میخورد و بنفع شریکهای ایرانیشان و اربابهای درباری و سرمایه دارهای خارجی کار میکنند مخالف اند و جانشان از زوری که دولت به آنها میگوید به لبشان رسیده است.

برای همین میبینیم که در ایران اوضاع به شرح زیر شده است:

اولاً_ کارگرهای زیادی که در کارخانه های سرمایه دارهای ایرانی کار میکنند، نقش خیلی مهمی در تولید مملکت دارند و یک طبقه مهم و نیرومندی را تشکیل میدهند.

ثانیاً_ در خیلی از دهات فتودالها زمینها را به رعیتها اجاره داده یا فروخته و بکارهای دیگر مشغولند و حالا دولت بجایشان دهقانان را می چاپد. و در خیلی از دهات اوضاع بهمان شکل سابق است.

ثالثاً_ اوستاهای مغازه ها و کارگاهها به همان شکل سابق مثل ۱۰۰ سال پیش بکار مشغولند و سرمایه دارهای ایرانی که کارخانه و کارگاههای بزرگ و ماشین و وسائل جدید و بزرگ دارند هم مثل آنها ناراضی میباشند و رقیب محصولات و نفوذ و دخل و تصرف سرمایه دارهای خارجی و شریکهایشان هستند. رابعاً_ دولت شده است دولت اربابهای درباری و گردن کلفت و طرفدار سرمایه دارهای خارجی و شریکهای ایرانی آنها.

برای همین می بینیم که از یک طرف کارگرهای ایران در کارخانه ها و کارخانجات بزرگ با ماشینها و ابزار و وسائل تولید جدید سرو کار دارند و دسته جمعی تولید میکنند(مثل پالایشگاه آبادان و تهران، پتروشیمی بندر، کارخانه ذوب آهن، ماشین سازی اراک و تبریز) و هم عده زیادی از کارگران در کارخانجات کوچکتر و کارگاههای بزرگ دسته جمعی تولید میکنند(کارخانجات قند و سیمان و پارچه، دخانیات، راه آهن، جاده سازیها...)و از طرف دیگر عده زیادی شاگرد در مغازه ها و کارگاههای کوچک زیر دست اوستاها مشغول بکار تولید در گروههای چند نفری هستند(کارگران قالبیافی، آهنگریها، جوراب بافیها، نجاریها، نانوائیها، تراشکاریهای کوچک، مکانیکیها). همچنین می بینیم که کارخانجات سرمایه دارهای ایرانی وجود دارد(بعضی کارخانجات پارچه بافی و نخ سازی و کفش سازی و لوازم پلاستیکی) ولی خیلی بیشتر از اینها کارخانجات سرمایه داران خارجی و شریکهای ایرانیشان بازار آنها را کساد میکنند (مثل اتومبیل سازی ناسیونال، شورولت، کارخانجات آزمایش، ارج، ایرانا، پسی کولا، توشیبا).

همچنین می بینیم که نصف بیشتر رعیتها، زمین کوچک و کمی بهشان رسیده ولی مثل سابق بدتر از آن گرفتار آند و خرجشان به جایی نمی رسد. زمین و قرضها و بیکاری و بی جایی پاگیرشان شده و یک پایشان در شهر است که عملگی و فعلگی بکنند و یک پایشان در ده که محصول شکم خود و خانواده شان را در آورند و قرض شرکت تعاونی و بانک عمران را بدهند. فقط عده کمی از آنها زمین باندازه کافی دارند و مجبور به عملگی و آمدن به شهر نیستند و دستشان به دهانشان میرسد. از طرف دیگر می بینیم که در بقیه دهات، اربابها بهمان شکل سابق، رعیت دارند، همان ارباب و رعیتی سابق برقرار است. بیشتر این اربابها درباری هستند(مثل علم وزیر دربار که به درک و اصل شد، شاهپورها و خواهرهای شاه و خود شاه) و شریک سرمایه دارهای خارجی هم شده اند و به خاطر شراکتشان هر روز خون میریزند و مثل زالو خون مردم را میمکند. خیلی از اربابها هم زمینهای خوبشان را نگه داشته اند و یا رعیت دارند یا کارگر روز مزدی گرفته اند.

دولت هم پشتیبان اربابهای درباری شریک سرمایه داری های خارجی شده است و با سازمان امنیت و شهربانی و ژاندارمری و توپ و تفنگ به جان کارگر و دهقان و رعیت و دانشجو و بازاری و کاسب و شاگرد افتاده که همه را در مزرعه و کارخانه ها و دکان و مسجد و مدرسه، به زیر لگد چکمه های اربابش بیندازد. دولت هم که خودش ارباب و سرمایه دار بزرگ است، حالا مثل دربار، رعیت و دهقان و کارگر را یک جا استثمار میکند. در کارخانه های دولتی (ذوب آهن اصفهان، معدن مس کرمان و راه آهن، پالایشگاه آبادان، پالایشگاه تهران، کارخانجات دخانیات و سیمان و قند و شیلات و بندر و ماشین سازیهای تبریز و اراک...) رمق کارگرها را میکشد و در دهات جان دهقانها و رعیتها را میگیرد (شرکتهای تعاونی و بانکهای ملی و عمران و شرکتهای زراعی) یا اینها را به اربابها و سرمایه دارهای خارجی و شریکهایشان اجاره میدهد یا خودش روی دوش رعیت و کارگر و دهقان سوار میشود و در آمدش خرج بریز و پاش و رشوه و دزدی مدیر کل ها و وزیرها و خرج جشنهای خودش و دربار و خرج توپ و تفنگ و سازمان امنیت آدمکش و قاتل میکند.

برای همین می بینیم که در کشور ما مثل کشورهای سرمایه داری تولیدات بزرگ و اجتماعی وجود دارد و طبقه کارگر بزرگ و کارگران صنعتی زیادی وجود دارند و مثل کشورهای سرمایه داری تولید برای فروش یعنی تولید کالا مهمتر از تولید برای مصرف شخصی شده است و سرمایه دارها شده اند یک طبقه که گردن کلفتهایشان و شریکهای سرمایه داران خارجی در دولت هم دست دارند و حکومت میدهند هم اینکه روابط ارباب و رعیتی در خیلی دهات مثل سابق دست نخورده مانده و در خیلی دیگر هنوز وجود دارد و تنها ارباب شده دولت و رعیت شده دهقانی که دلش را به قباله نامه زمین خوش کرده و فقط عده خیلی کمی از دهقانان زمین دارند و اختیاردار کار و زندگی خودشانند و مقداری محصول بیشتر از مصرف خودشان تولید میکنند. همین که هنوز مغازه ها و کارگاههای کوچک برای تولید و مبادله کالا در هر کوچه و خیابان و شهر و دهی هستند و خیلی از زحمتکشهای شهری هم که در اینجا کار میکنند. یا شاگرد و یا اوستای بی چیز هستند (آهنگرها، مکانیکی ها، نجاری ها...) اینها جدا جدا و در گروههای چند نفری مشغول بکارند.

برای همین است که میگوئیم در کشور ما هم طبقه کارگر باید سردهسته طبقات دیگر بشود. با بوجود آوردن اتحادیه های واقعی، خودش خود را مرتب و منظم کند. با بوجود آوردن حزب طبقه خودش، هم مبارزات خودش را بر ضد دولت و حکومت با نقشه و حساب کند، و هم بقیه زحمتکشان مخصوصاً رعیتها و دهقانان و شاگردها را دور خودش جمع کند و قبل از آنکه تکلیف خودش را با سرمایه داران روشن کند و روابط دلخواه خودش را به جای روابط سرمایه داری بیاورد تکلیف آنها را با اربابها و دولت و سرمایه دارهای خارجی یکسره کند و دولت فعلی اربابهای شریک سرمایه دارهای خارجی و نوکران ایرانیان را از

بین ببرد و دولت همه زحمتکشان را که اختیارش دست خودش است بوجود بیاورد و کشور ما را به کشور مستقل همه زحمتکشان تبدیل کند.

سؤال:

- ۱_ چرا ورود محصولات خارجی که از حدود ۱۵۰ سال پیش به ایران شروع شد باعث ناراحتی اوستاها و صاحبان کارگاهها و باعث خوشحالی فئودالها و اربابها میشد؟
- ۲_ در بار و دولت آنزمان چه کاری در مقابل سرمایه دارهای خارجی میکرد؟
- ۳_ چطور شد که مردم بزور، مملکت را مشروطه کردند؟ چه طبقاتی از مردم موافق این کار و چه کسانی مخالف آن بودند؟
- ۴_ چرا سرمایه دارهای خارجی خودشان مستقیماً شروع کردند به ساختن کارخانه و دخل و تصرف در امور مملکت؟
- ۵_ سرمایه دارهای ایرانی که کارخانه و کارگاههای بزرگ دارند چطور بوجود آمدند و چرا با نفوذ سرمایه دارهای خارجی مخالفند؟
- ۶_ کشور ما از چه نظر مثل کشورهای سرمایه داری شده است و از چه نظر مثل صد سال پیش است؟
- ۷_ کارگران چه باید بکنند؟ و چرا باید بقیه زحمتکشان را با خودشان متحد کنند؟

پایان بخش اول

مطالب بخش دوم: کالا، کار

_ خلاصه بخش اول (پیدایش سرمایه داری)

تولید کالائی در جامعه سرمایه داری

الف_ کالا چیست و چه ارزشی دارد؟

ارزش مصرف

ارزش عمومی

کالا

ب_ زحمت و انواع آن

_ موزیگری کالا در چیست؟

کالا، ارزش کالا

پیشگفتار

ما در بخش اول این قسمت خیلی خلاصه به نوع تولیدی که قبلاً در جوامع سرمایه داری، (قبل از اینکه سرمایه داری بشود) و هم چنین به مناسبات میان طبقات و گروههای مختلف مردم بر پایه آن نوع تولید آشنا شدیم، (رابطه بین رعیتها دو اربابها بین اوستاها و فتودالها، و ...). چگونگی تکامل جامعه از این نوع تولید و این نوع مناسبات تولیدی به سرمایه داری را هم فهمیدیم، اینها همه برای شناختن تاریخچه پیدایش طبقه خودمان و دشمنان ما لازم بود.

چون هدف ما فهمیدن وظایف خودمان و آن کارهایی است که برای رسیدن به این اهداف باید انجام دهیم، برای همین باید میدیدیم که در کشورهای ما چه نوع تولید و چه نوع مناسبات تولید و چه طبقاتی وجود دارند، و دشمنان فوری و فوتی طبقه کارگر و همه زحمتکشان کدامند و متحدین او چه کسانی هستند. اما دانستن اینها برای پیشبرد کارمان کافی نیست، علاوه بر این باید بدانیم که چگونه به سوی هدفمان پیش برویم و مهمترین چیز برای دانستن این، شناختن مشکلات و دامهاییست که طبقه حاکمه برای جلوگیری ما به وجود آورده اند. آگاهی داشتن بر این مشکلات و دامها و متشکل کردن و آگاه کردن بقیه کارگران از طرق مختلف، برای مقاومت در مقابل زورگوئیها و تجاوزات دائمی سرمایه داران، برای دفاع از نیروی کارشان در مقابل قید و بند سرمایه، برای بوجود آوردن حزب همه کارگران، برای حمله به تمام آن چیزهاییکه قبل از سرمایه داران و روابط دلخواه آنها دست و پای کارگران و همه زحمتکشان را گرفته است، (باقیمانده های فتودالیسم و روابط ارباب و رعیتی آن، چه آنجائی که خیلی روشن هنوز در بسیاری از دهات هنوز باقیست، چه در بقیه دهاتی که وجودش سبب ورشکستگی دهقانان شده است چه در سطوح بالاتر در آنجاهایکه بقایایش را در قلدری و زورگوئی حکومت و دارو دسته اش می بینیم و همچنین نفوذ و دخل تصرف سرمایه داران خارجی و شریکهای ایرانیشان در اقتصاد و سیاست و در تمام جوانب زندگی مردم ما، آنها همه استثمارگران صاحب قدرت را پشتیبانی میکنند و به آنها توپ و تانک و تفنگ برای کشتن و زندانی کردن مردم میدهند که معدنها و چاههای نفت مملکت را می چابند، کارگر و دهقان را در کارخانه ها و مزارع به بند میکشد و استثمار میکند و با کمک وردستهای ایرانیشان ایران را به چنین روزی انداخته اند)، شناخت این مشکلات و حمله به آنها اولین قدم بسوی رهایی ما و همه زحمتکشان است. برای از بین بردن چنین موانعی طبقه کارگر در درجه اول می بایست خودش را مرتب و منظم کند تا یک نیروی مهم و یکپارچه شود. باید حزب خودش را داشته باشد تا یم نیروی مهم سیاسی بشود که ادعای رقابت و مبارزه با دیگر نیروها را بتواند داشته باشد و نشان دهد که از بقیه قویتر، محکمتر و با عرضه تر است و

بتواند با همدست کردن بقیه زحمتکشان شهر و دهات بساط و دولت و دربار سرمایه دارهای خارجی، شریکهای ایرانی آنها، و تمام اربابها و زمینداران فئودالی که از تصدق سرمایه دارهای خارجی و شراکت با آنها به استثمار زحمتکشان ادامه میدهند داغان کند.

بخش دوم این جزوه برای دانستن آن چه که برای اینکار لازم است نوشته شده.

خلاصه دوم_کالو کار

خلاصه بخش اول(پیدایش سرمایه داری):

از مطالعه بخش اول این جزوه یاد گرفتیم:

۱_ در زمان فئودالیسم (که کشورهاییکه الان سرمایه داری هستند موقعی در آن بودند) یعنی در زمان ارباب و رعیتی، اکثریت مردم یعنی رعیتها فقط سهم بخور و نمیری نصیبشان میشد و بقیه را مالک تصاحب میکرد. در دهات رعیتها همه چیزهائیکه برای زندگی فقیرانه خود لازم داشتند، خودشان تهیه میکردند. یعنی اکثریت مردم رعیتها بودند و مهمترین نقاط تولیدی این کشور یعنی دهات دور از خرید و فروش و مبادله محصولاتشان با یکدیگر بودند.

این خرید و فروش و مبادله کار و زندگی و حرفه آنها نبود. اما در شهرها و بعضی دهات کارگاهها و مغازه هائی بودند که برای فروش و معامله، جنس میساختند، یعنی اجناس و محصولات کارشان کالا میشد. این نوع تولید کم کم زیاد شد تا اکثریت جامعه را در بر میگرفت.

۲_ در ابتدا این کالاها در مغازه ها و کارگاههای کوچک و جداجدا بوسیله استادهاى که وسائل و ابزار تولید مال خودشان بود تولید میشد. شاگردها برای آنکه روزی اوستا شوند، هر کدام مدتی پیش اوستاها کار میکردند. یعنی هم تولید در کارگاهها و مغازه ههای کوچک یک یا چند نفری انجام میشد و هم ابزار تولید به افرادی که کار میکردند و تولید میکردند تعلق داشت. یعنی هم تولید و هم مالکیت ابزار تولید انفرادی و شخصی بود.

۳_ با توسعه یعنی زیاد شدن تولید کالائی، تولید اجتماعی شدتر شد یعنی گروههای بزرگتری در کارگاههای بزرگتر و کاملتر به تولید می پرداختند. ولی حالا دیگر ابزار تولید همیشه به کسانی که کار میکردند(اوستاها و شاگردها و کارگرانی که حالا در کارگاهی بزرگتر کار میکردند)تعلق نداشت.

۴_ با توسعه باز هم بیشتر تولید کالائی و پیش رفتن آن، تولید در کشورهای سرمایه داری باز هم بیشتر و بیشتر اجتماعی شد. گروهها و دسته هایی بزرگ کارگران که فقط نیروی کار برای در آوردن نان خود دارند در کارگاهها و کارخانه های بزرگ با هم کار میکنند، ولی ماشینها و ابزار تولید به آنها تعلق ندارد و مالکیت ابزار تولید شخصی و و انفرادی مانده است یعنی مال سرمایه دار است. هم تولید اجتماعی شده است، هم ابزار تولید اجتماعی شده اند(کارگران به روی ماشینها و دستگاههای بزرگ کار میکنند و این

ماشینها ابزار تولید برای گروه کارگران است که یک محصول معین میسازد). ولی ابزار تولید مالکیت خصوصی دارد یعنی مال سرمایه دار است.

از آنچه که یاد گرفته ایم نتایج زیر را می توانیم بگیریم:

۱_ تاریخ پیدایش و رشد سرمایه داری، تاریخ پیدایش و رشد تولید کالائی است. یعنی می بینیم که هر چه تولید برای مبادله و خرید و فروش بیشتر میشود، کارگاههای بزرگتر و مشخص تری بوجود می آید(یعنی اجناس کاملتر و بهتری میسازد). ماشین و دستگاههای بهتر و جدیدتری یعنی ابزار تولید جدیدتری اختراع میشود و سرمایه دارها برای منفعت بیشتر از آنها استفاده میکنند. کارگر های بیشتر و گروههای بزرگتری در کارخانه ها و کارگاهها کار میکنند .

۲_ بهمین دلیل هر چه تولید اجتماعی تر و ابزار تولید اجتماعی تر میشود، تولید کنندگان(یعنی کارگرها)بیشتر از ابزارتولید جدا میشود. یعنی دیگر تولید کننده ای که کالا میسازد(جنس برای معامله و فروش میسازد) با ابزار تولید خودش کار نمی کند بلکه با ابزار تولید سرمایه دار کار میکند.بر خلاف اوستاهائی که در مغازه های کوچک کار میکردند و با ابزار تولید خودشان محصول میساختند، حالا کارگرها با ابزار تولیدی که سرمایه دار در کارخانه گذاشته کار میکنند.

۳_ به همین دلیل محصول کار، دیگر به تولیدکنندگان تعلق ندارد، یعنی اگر در گذشته اوستاها خودشان با ابزار تولید خودشان کار میکردند و کالا میساختند و محصول مال خودشان بود و اختیار دار آن بودند، حالا دیگر کارگرها کار میکردند و با ابزار تولیدی که مال سرمایه دار است کار میکنند و محصولاتشان را هم سرمایه دار میگیرد و اختیارش دست اوست. کارش را کارگرمیکند و نفعش را سرمایه دار میبرد. هر چه تولید و ابزار تولید اجتماعی تر میشود، مالکیت ابزار تولید و اختیارداری محصول تولید شده خصوصی تر میشود.

خلاصه این مطالعات و نتیجه های که میشود گرفت این است که در کشورهای سرمایه داری طبقه کارگر تولید میکند، زحمت میکشد، جان میکند ولی محصولش را سرمایه داران میدزدند و به او فقط مزد بخور و نمیری در مقابل جانی که کنده است میدهند تا زنده بماند و باز هم برای آنها بتوانند کار بکنند چرا؟ چون ابزار تولید دست سرمایه دار است. کالاها توسط کارگران ساخته میشود ولی سرمایه داران آنها را می دزدند و سهم ناچیز و بخور و نمیری به کارگران میدهند.

پس برای اینکه بدانیم سرمایه داری چیست و چطور کارگران را استثمار میکند، باید تولید کالائی را بشناسیم:

۳_ تولید کالائی در جامعه سرمایه داری

الف_ کالا چیست و چه ارزشی دارد؟

همانطور که قبلاً خواندیم، کالا همان محصولی است که به وسیله انسان تولید میشود و ساخته میشود منتهی برای معامله، برای فروش و نه برای مصرف شخصی. یعنی اگر یک نفر برای خودش یک جفت جوراب پشمی ببافد و بپوشد این آدم کالا درست نکرده است د محصول یعنی جوراب پشمی به کالا تبدیل نشده است. اما اگر همین آدم جوراب پشمی که بافته در خیابان بفروشد آنوقت دیگر این محصول برای مصرف شخصی خودش نیست بلکه با آن معامله کرده است یعنی محصولش (جوراب) حالا دیگر جوراب نیست بلکه یک کالا هم است. این تعریفی است که برای کالا یعنی برای آن دسته از محصولات کار انسان که برای معامله و فروش درست شده اند می کنیم، فرق تولید برای مصرف شخصی و تولید برای معامله و فروش بسیار مهم است و باعث تفاوت خیلی مهمی بین دو جامعه ای که بصورت اولی یا دومی تولید میکند وجود دارد. فرق بین جامعه فئودالی و سرمایه داری که در اولی تولید برای مصرف شخصی تولید کنندگان است(خود کفایتی) و در دومی یعنی جامعه سرمایه داری تولید کالائی است. این فرق را ما در فرق بین کالا و محصولات غیر کالائی می فهمیم. هر کالائی، یعنی هر محصول که برای معامله ساخته میشود، دو نوع ارزش دارد، یکی ارزش خصوصی و یکی ارزش عمومی. ارزش خصوصی را ارزش مصرف هم میگویند.

ارزش مصرف:

هر چیز قابل استفاده ای که بدرد انسان بخورد، یک ارزش مصرف دارد. این ارزش و بدرد خوری، طبیعت این چیز است. مثلاً گندم و جو که ارزش مصرف دارند و بدرد میخورند، از آنها برای سیر کردن شکم استفاده میکنیم. خیلی چیزهایی که انسان درست نکرده هم ارزش مصرف دارند یعنی از آنها استفاده میکنیم مثلاً هوا و آفتاب که خیلی مهم هستند و بدون آن نمیشود زندگی کرد. پس مثلاً گندم، ذرت، هوا، آفتاب، ماهی، میز، اتوموبیل، همه چیزهای مفیدی هستند، بدرد میخورند و ارزش مصرفی دارند. این ارزش خصوصی آنها است یعنی هوا یک خاصیت دارد، آفتاب خاصیت دیگری، ماهی را میشود خورد، روی میز میتوان چیز گذاشت و اتوموبیل هم به انسان سواری میدهد و با آن میشود به این طرف و آنطرف رفت. پس هر کدام از این چیزها دارای فایده بخصوصی هستند، برای همین هم ارزش بخصوص خودش را دارد. خیلی چیزها هم بدرد کاری نمی خورد. سنگریزه های بیابان فایده بخصوصی ندارند و برای همین هم ارزش مصرفی ندارند. پس هر چیز که انسان میسازد یعنی محصول کارش بهتر است چیز قابل استفاده ای باشد، ارزش مصرف داشته باشد والا کارش بهدر رفته است.

اما بین چیزهای مفیدی که انسان درست نکرده است یعنی ارزشهای مصرفی که محصول کار آدم نیستند(مثل آفتاب و هوا) و چیزهای مفیدی که انسان درست میکند(مثل میز و اتوموبیل و گندم و جوزراعتی) یک فرق هست، این فرق این است که محصولات کار انسان بشرط آنکه چیزهای مفیدی باشند، یعنی ارزش مصرف داشته باشند، یک ارزش عمومی هم دارند.

ارزش عمومی:

بین هوا و پیراهن چه فرقی است؟ هر کدام یکی از احتیاجات انسان را برآورده میکنند. بدون هوا انسان خفه میشو، بدون پیراهن هم در زمستان هلاک میشود. هر دو چیزهای مفیدی هستند. هر دو ارزش مصرف معینی دارند. هر دو چیزهای مفیدی هستند. هر دو ارزش مصرف معینی دارند. پس چه فرق مهمی بین این ها است؟ این فرق که یکی محصول کار انسان است(پیراهن) و دیگری محصول کار انسان نیست(هوا). برای یکی زحمت کشیده شده است و برای دیگری انسان زحمت نکشیده است. زحمتی که انسان برای درست کردن یک چیز میکشد، به آن چیز ارزش عمومی میدهد، ارزشی که در اثر زحمت بدان چیز شده است. سیب جنگلی و سیب درختهای باغ، اگر هر دو چیزهای مفیدی هستند و به اندازه و مثل همدیگر بدرد آدم میخورد و شکم را سیر میکنند، ولی سیب درختهای باغ علاوه بر ارزش مصرفی که مثل سیب جنگلی دارد، یک ارزش عمومی هم دارد. این ارزش عمومی را زحمتی که باغبان برای کاشتن و مواظبت درختها کشیده به این سیبهای درختهای باغ میدهد. پس میشود گفت چیزهایی که ارزش مصرف دارند و محصول کار انسان هستند ارزش عمومی هم دارند. حالا فرض کنیم باغبان سیب سیبهای این درخت را خود و زن و بچه اش استفاده کنند، از این، مربا، و خورش و سرکه بسازند و به این صورت این سیبها را خودشان بخورند. یعنی از ارزش مصرف سیبها استفاده نکنند. در این صورت ارزش عمومی سیبها، یعنی ارزشی که بعلت زحمت باغبان به سیبها داده شده، خودش را به شکل ارزش مصرف درآورده است. یعنی فایده زحمتی که باغبان کشیده(ارزش عمومی سیبها) فقط این بوده که سیبهای بهتر و بزرگتری از سیبهای جنگلی در باغ خودشان، یعنی بغل دست خودشان بعمل آورده یعنی ارزش عمومی سیبها به ارزش مصرف آنها اضافه شده است و همین بس، ارزش عمومی کار دیگری نکرده است.

حالا فرض کنیم باغبان سیبهای این درخت را بکند و به میدان ببرد و بفروشد و بجایش پول و یا مثلاً یک من برنج بگیرد. البته این سیبها هنوز هم ارزش مصرف دارند والا هیچ دیوانه ای آنها را نمیخرد و یا با یک من برنج عوض نمیکرد. این سیبها ارزش عمومی دارند چون باغبان پای آنها زحمت کشیده و برای همین است که میخواهد در عوض آنها چیزی یا مقدار پولی مساوی با ارزش سیبها بگیرد. دیگر ارزش مصرف سیبها برای باغبان مهم نیست برای او ارزش عمومی سیبها مهم است، یعنی زحمتی که کشیده و عمری که تلف کرده است. او میخواهد سیبها را با چیزی عوض کند که برای آنها لاقل همینقدر زحمت کشیده شده باشد، یعنی ارزش عمومی مساوی داشته باشد. البته این چیز باید قابل استفاده باشد یعنی ارزش مصرف داشته باشد. آن ارزش مصرفی که باغبان به آن احتیاج دارد.

پس این ارزش عمومی دو محصول است که اگر مساوی باشند میتوان آنها را با هم عوض کرد. یعنی میشود گفت که محصولاتی که برای مبادله و فروش تولید میشوند، یعنی کالاها، وقتی با هم عوض میشوند

که مقدار ارزش عمومی آن برابر باشد. سیبهای یک درخت باغبان، ارزش عمومی مساوی یک من برنج را دارد، یعنی برای عمل آوردن سیبها به اندازه به عمل آوردن یک من برنج به وسیله برنج کار زحمت کشیده شده است. در این حالت، (یعنی وقتی باغبان سیبها را میفروشد، نه اینکه خودش مصرف میکند)، ارزش عمومی سیبها، ارزش عمومی این کالا، نه تنها ارزش مصرف معینی به این کالا داده است (تنها زحمتی که کشیده شده باعث بعمل آمدن سیبهای خوبی از درختها شده است) بلکه ارزش عمومی این کالا میتواند برای صاحبش ارزش مصرف دیگر بجای سیب بیاورد، (برنج به جای سیب). این خاصیت ارزش عمومی موقعی معلوم میشود که باغبان بخواهد سیبها را بفروشد یا معامله کند برای همین است که هبه ارزش عمومی یک کالا میگویند ارزش مبادله. یعنی ارزش عمومی که به وقت مبادله ظاهر میشود.

کالا:

حالا که میدانیم کالا محصولی است که برای فروش و مبادله میشود، میتوان گفت کالا چیزی است که: اولاً_ ارزش مصرف معینی دارد. (یعنی بدرد کاری معینی بخورد مثل میز و گندم، پارچه، سیمان، تیر آهن و غیره).

ثانیاً_ ارزش مبادله دارد. (یعنی با کالای هم ارزش خود مبادله میشود).

ثالثاً_ محصول زحمت انسان است .

می بینیم که در میان کالاها که ارزش مصرفهای مختلفی دارند و ارزشهای مبادله شان هم باهم فرق میکند، یک خاصیت مشترک وجود دارد اینکه همه، محصول زحمت انسان هستند. همین زحمت انسان است که به محصول کار او ارزش مصرف معینی داده است، و همین زحمت انسان است که به وقت مبادله این محصول به این کالا ارزش داده است. پس می بینیم که این زحمت انسان، کار کارگر و دیگر زحمتکشان است که بوجود آورنده کالاها و ارزش آنهاست. به یک کلام، زحمت جوهر ثروت، ارزش دهنده به فعالیت انسانهاست ثروت اجتماع محصول زحمتکشان آن جامعه است. سرمایه داران و کسانی که از تصدق سر آنها کاسبی میکنند، همه جیرد خورها و مجیزگویان آنها هستند اما این حقایق را وارونه نشان میدهند. اینها که از گفتن حقیقت می ترسند، و می ترسند کس دیگری بگوید، و زحمتکشان و توده های مردم را باین حقایق آگاه کند، مزخرفات ریادی در مورد ثروت جامعه میگویند. سازمان امنیت و میدان تیر و زندان و شکنجه گاه میسازند، شهربانی ارتش را به جان مردم می اندازند کتابهای خوب را بنام کمونیستی بودن آتش میزنند که مبادا زحمتکشان این چیزها را بدانند، مبادا دور هم جمع شوند و کاری بکنند. در کشور ما هم همینطور است. به لطف زحمت کارگران نفت این طلای سیاه از زیر خاک بیرون میاید، به لطف زحمت همه کارگران معادن بنادر، راه آهن، کوره ها کارخانه های نورد و ذوب آهن و غیره نفت و مس و آهن و آهک و آجر و سیمان و اینجور چیزها بدست میاید. از تصدق سر کارگران پارچه بافیها، دخانیات،

ماشین سازیها، نخ ریسپها، و تمام کارخانه های دیگر ، محصولات دیگر بوجود میاید. از نیروی کار، از زحمت همه کارگران و زحمتکشان دیگر در دهات در شهرها و در جاده ها، بقیه محصولات کار جامعه بدست میاید. از نتیجه فعالیت همه زحمتکشان است که ثروت جامعه ما بدست میاید. از صرف نیروی کار ما کارگران و زحمت همه زحمتکشان است که جامعه ساخته شده است. آنوقت سرمایه داران و وزارت کار به ما میگویند:

" محصولات کارخانه نتیجه زحمت مشترک کارگرها و کارفرما است" که باید بین ما و سرمایه داران تفاهم درستی باشد. هر کدام سهم خودمان را بگیریم. سازمان امنیت و وزارت کار هم میگویند سندیکاها جای اعتراض و مخالفت با سرمایه دارها و دولت آنها نیست بلکه جای دوستی و گفتگو است. دولت میگوید: " ثروت جامعه نتیجه کوشش دولت تحت رهبریهای فلان آقا است". واقعیت آن است که فقر و فلاکت کارگران و زحمتکشان است که نتیجه کوشش دولت و وزارت کار و سازمان امنیت او و زورگوئی استبداد، جنایتکاری و وطن فروشی سرمایه داران وابسته و کارگر کش و فک و فامیل و تخم و تر که مفتخور آنهاست. اینکه اینها محصول ثروت جامعه، محصول نیروی کار کارگران، محصول زحمتکشان را غصب میکنند، میان خود تقسیم میکنند، خرج جشن و خوشگذرانی و ساختن کاخ و مسافرت و فسق و فجور خودشان میکنند، خرج سازمان امنیت و شهربانی و توپ تفنگ میکنند، بخاطر اینست که کارگران متحد نیستند. ما اتحادیه های واقعی مخفی خودمان را نداریم، حزب راهنما و رهبر طبقه خود را نداریم، از بقیه زحمتکشان جدائیم، آنها هم مثل ما نه اتحادیه های واقعی خودشان را دارند و نه کسی که راه و چاه را نشانان بدهد.

تا موقعیکه ما بدون اتحادیه، بدون تشکیلات و برنامه، جدا از زحمتکشان دیگر، خودمان در هر کارخانه و کارگاه سروصدائی میکنیم و دست و پائی میزنیم و بعضی وقتها اضافه حقوق چندر غازی میگیریم، اوضاع به همین صورت میماند. آنوقت باز هم وزارت کار و دولت دربار فاسد که میدان را خالی می بینند، به چرندگوئی ها و گول زدن مردم مشغول میماند. دائم به هم نان قرض میدهند، دولت از سرمایه دار تعریف میکند، سرمایه دار از دولت. هر دو از سازمان امنیت تشکر میکنند و آنرا بجان کارگر و دهقان می اندازند. سرمایه داران خارجی برای دولت کف میزنند و شریکهای ایرانیشان دست رهبر کشور را می بوسند و دولت و هم سرمایه دارهای خارجی و شریکهایشان را که همکار خودش هم هستند تشویق میکند. فتودالهای درباری که همدست همه شان هستند، برای همه شان به به و چه میگویند. و ما کارگران همچنان جان می کنیم، ثروت میسازیم ولی در فقر و فلاکت زندگی میکنیم. گرسنه و مریض بدون هیچ آینده ای و اطمینانی کار میکنیم. دائم تهدیدمان میکنند، اخراجمان میکنند، مزدمان را بالا میکشند، صدایمان هم که در بیاید فحشمان میدهند، کتکمان می زنند و تحقیرمان میکنند و به گلوله مان می بندند.

چرا؟ چون ما متشکل نیستیم، چون ما جدا جدا هستیم. ما ضعیفیم. اتحادیه های واقعی خودمان را نداریم، حزب طبقه خودمان را نداریم. بقیه زحمتکشان همدستان نیستند. حکومت از سرمایه دارهای بزرگ و فتودالهای شریک سرمایه دارهای خارجی است تشکیل شده. دولت، دولت آنهاست. دار و دسته سرمایه داران و مرتجعین حق نفس کشیدن را از همه گرفته است.

ب_ زحمت و انواع آن:

دیدیم که زحمت، یعنی نیروئی که انسان پای ساختن محصولی تلف میکند، عمری که صرف ساختن چیزی میکند، عرق جبین و زوربازوی کارگران و بقیه زحمتکشان است که فدای تولید میشود. این زحمت آن چیز است که به کالاهای محصول کار ما، ثروت و ارزش میدهد. ولی دیدیم که ارزش کالاها خودش به دو قسم است، ارزش خصوصی یا ارزش مصرف، و ارزش عمومی کالا یا ارزش مبادله. پس زحمت هم که جوهر این دو نوع ارزش است، خود به دو نوع وجود دارد. یکی زحمتی که انسان میکشد که ارزش مصرفی را بوجود بیاورد، یعنی زحمتی که محصول مفیدی میسازد. این زحمت مفید یا کار مفید است. ولی بعلاوه، همین زحمتی که انسان کشیده، مهم نیست که چه چیز مفیدی ساخته است، یک زحمتی است که ارزش عمومی کالا یعنی ارزش مبادله بوجود آورده است. یعنی زحمتی عمومی است زحمتی است اجتماعی. مثلاً ماهیگیری که در روز ۱۰ ماهی میگیرد و خیاطی که در روز یک دست لباس میدوزد وقتی اجناس خود را برای مبادله به بازار می آورد، کالاهای خود را با ارزشهای مصرف مختلف (ماهی برای سیر کردن شکم و لباس برای پوشاندن بدن) میفروشند. نوع زحمتی که ماهیگیر کشیده از نوع زحمتی که خیاط کشیده متفاوت است، یکی ماهیگیری کرده و دیگری خیاطی ولی زحمتی که هر دو کشیده اند، در عین حال حالتی عمومی دارد که دیگر به نوع مخصوص ماهیگیری یا خیاطی مربوط نیست. خیاط با زحمتی که کشیده، بوسیله فروش محصول زحمتش (یعنی لباس) میتواند حاصل زحمتهای دیگر (مثل ماهی، پنیر، نان، گوشت) را بخرد. پس زحمت او خاصیت عمومی هم دارد.

او وقتی در یک اجتماع تولید کنندگان کالا کار میکند کارش خاصیت عمومی و اجتماعی دارد، از نظر جامعه معتبر است بجایش حاصل زحمات دیگر را میدهند. پس تولید کنندگان یک جامعه تولید کالائی برای تولید محصولات خودشان، یعنی کالاها، کار اجتماعی میکنند. یعنی در هر کالائی مقداری کار اجتماعی نهفته است که اگر در کالای دیگر همین مقدار کار اجتماعی نهفته باشد این دو کالا باهم عوض میشوند، هم ارزش و هم قیمت میشوند. پس ارزش کالاها را مقدار کار اجتماعی که در آن وجود دارد معلوم میکند. اجتماع پس از مدتی که تولید کالائی در آن زیاد میشود با تجربه میفهمد که در هر چیز چقدر کار اجتماعی

است و برای همین مقداری معین از یک کالا را با مقدار معین کالای دیگر عوض میکند. مثلاً اگر در بازار دو عدد ماهی با یک کت هم قیمت است یا خیاط و ماهیگیر حاضرند این دو را با هم عوض کنند، این نشان میدهد که مقدار مساوی کار اجتماعی در دو عدد ماهی و یک کت موجود است. حال نه ماهیگیر این را میداند و نه خیاط ولی با تجربه و در زندگی فهمیده اند که دو عدد ماهی هم ارزش یک کت است. البته اگر یک ماهیگیر چند روزی بدشانسی بیاورد و نصف سابق ماهی بگیرد کسی نمی آید بگوید تو خیلی زحمتکشی کار زیادی کردی پس باید مثل سابق پول بگیری یا قیمت ماهیهایت دوبرابر بشود، کسی نمی گوید همانقدر که سابق زحمت میکشیدی حالا هم کشیده ای بنابراین محصلت دوبرابر می آید، خیر! در یک جامعه سرمایه داری تولید کالائی، به کسی از این دلسوزها نمیکنند، ولی اگر مثلاً دریائی که همه ماهیگیرها از آن ماهی میگیرند ماهی اش کم بشود و یا در فصل زمستان ماهی کم گرفته بشود، آنوقت چون این کم بودن محصول و زحمت زیادتری که در هر ماهی موجود است از طرف همه ماهیگیرها گفته میشود و اجتماع هم به تجربه اینرا فهمیده، آنوقت قیمت ماهی هم بالا میرود یعنی ارزش آن بیشتر میشود. پس ارزش کارها را مقدار کار یا زحمت اجتماعی موجود در آن معلوم میکند. این مقدار کار بوسیله اندازه گرفتن مدتی که کار طول کشیده است معلوم میشود. پس کالاهائی که در آنها مدتهای مساوی کار اجتماعی موجود است، ارزشهای مبادله مساوی دارند.

حالا ممکن است بگوئیم اگر ارزش یک کالا با مدت زمان کار اجتماعی که در آن موجود است اندازه گرفته میشود، پس آدم هر چقدر تنبل تر باشد و ساختن یک محصول را بیشتر طول بدهد ارزش محصول محصول بیشتر میشود، ولی اینطور نیست. برای ساختن هر کالائی مدتی کار اجتماعی لازم است که در شرایط عادی مقدار متوسط مهارت و تندو کار کردن تولید کننده مقدار معینی است و کالا روی این حساب با هم مبادله میشوند و هر تولید کننده ای که ساختن کالا را بیش از این طول بدهد در قیمتی که در بازار برای کالایش میگیرد فرقی نمیکنند. هر کالائی که مدت زمان کار اجتماعی لازم برای ساختن آن کوتاه باشد قیمت آن کمتر میشود. یعنی مثلاً محصولات یک کارخانه که حاصل کارگران است و به صورت کالا در بازار فروش میرود، قیمت، معینی دارد که بسته به مدت کار اجتماعی لازم برای تولید آنها است، یعنی موت زمانی که کارگران با سرعتی که کار میکنند و مهارتی که دارند برای ساختن این محصولات لازم دارند. حال سرمایه دار که دلش میخواهد کالاهای ارزانتری به بازار ببرد تا مشتری بیشتری پیدا کند و از رقبای خودش جلو بزند و بیشتر پول در بیاورد، برای ارزان کردن قیمت کالاهایش چند راه دارد.

۱_ مزد کارگرها را کمتر کند. این کاری است که همه سرمایه دارها تا آنجا که بتوانند میکنند و کرده اند. چون هر چه خرج تولید کمتر بشود، قیمت محصولات هم کمتر میشود. ولی این کم کردنمزدها حدی

دارد چن بلاخره باید کارگر زنده بماند تا بتوانند نیروی کار خود را بفروشند. در ضمن کارگرها با اتحاد و همکاری با هم اعتصاب و اعتراض میکنند و نمیگذارند که حقوقشان از حداقل لازم هم پائین تر برود. با این حال سرمایه داران تا آنجا که میتوانند دستمزدها را پائین نگاه میدارند.

۲_سرعت و مهارت کارگرانرا بیشتر کند و آنها را وادار به کار تندتر و مواظبت بیشتر از کالاها بکنند که کمتر خراب بشود. و به این صورت مدت زمان کار اجتماعی لازم برای تولید را کمتر کنند و تولید را بیشتر تا هم جنس بیشتر و هم ارزانتر به بازار بدهند. این با زوری که سرمایه دار در حالت قبلی میگوید فرقی ندارد. چون کارگر در مدت روز نیروی کار بیشتری را از دست میدهد و جان بیشتری میکند و میدانیم که کارگر نیروی کار خودش را میفروشد و نه کارش را، برای همین کارگر روزانه نیروی کار بیشتری از دست داده است(چون بهتر و تندتر کار کرده) ولی همان مزد سابق را گرفته. اما چون همان مدت سابق (یعنی روزی ۱۰-۱۲ ساعت)را کار کرده و همان حقوق سابق را گرفته به نظرش فرقی نمیرسد. پس این کار گول زننده تر است و سرمایه دارها این کار را بیشتر می پسندند. برای همین است که در بعضی کارخانه ها کلاسهای آموزشی برای کارگران باز کرده اند تا آنها را ماهرتر بکنند و به آنها یاد بدهند که چطور تندتر کار بکنند. یا اینکه در بعضی از کارخانه ها ماشینهای جدیدتر و تندتر میخرند و کارگر هم مجبور میشود تندتر کار بکند. وزارت کار که خدمتگذار سرمایه دارها است در رادیو و تلوزیون همیشه پدران به کارگرها نصیحت میکند که تندتر و بهتر کار بکنند و مواظبت بیشتری از کالاها و ماشینها بکنند. یا اینکه به دستور سرمایه داران و دولت طرفدار سرمایه داران بزرگ که خودش هم سرمایه دار بزرگی است، کلاسهای آموزشی مثل "صندوق کار آموزی" درست میکند و قانون میگذارند که همه کارگرانیکه در کارخانه های بزرگ کار میگیرند باید با اجازه این "صندوق کار آموزی" باشد و قبلاً از اینجا گواهینامه گرفته باشند. تا بهتر بر سرمایه دارها بهره برسانند و جیب او را پر کنند. (این صندوق و قانون سال ۱۳۵۰ تصویب شده و ادعا میشود که تا به حال حدود ۲۱/۰۰۰ نفر را کارآموزی کرده است) سرمایه دارها و وزارت کار ضد کارگرو دولت و همه مفتخورها و زورگوها خوب میدانند که با مجبور کردن ما به تندتر کار کردن و بهتر کار کردن مدت زمان کار اجتماعی لازم برای تولید کالاها کمتر میشود و در نتیجه کالای بیشتر و ارزانتر درست میشود یعنی نیروی کار بیشتر از ما میگیرند ولی همان مزد سابق را به ما میدهند چون ظاهراً همان ۱۰ یا ۱۲ ساعت سابق را در روز کار میکنیم_ و یا اینکه دلمان را به عنوان کارگر ماهر خوش کنند و چند قران هم در ماه بیشتر بدهند که صدامان درنیايد ولی ما میدانیم که ما نیروی کارمان را میفروشیم و حالا که تندتر کار میکنیم نیروی کار بیشتر فروخته ایم و همه نیروی کارمان که تنها دارائی ماست و فقط تا موقعیکه سرپا هستیم بدرد میخورد، با ارزشتر شده است. پس ما بیشتر استثمار میشویم، به

اصطلاح بهره دهی مان بیشتر میشود، ما را بیشتر میدوشند. ببینید دکتر گلپرو مدیر عامل صندوق کار آموزی در مورد هدف این صندوق چه میگوید:

"صندوق کارآموزی میکوشد که با تربیت کارگران ماهر یا تکمیل آموخته های کارگران آنها را با تخصص بیشتر آماده خدمتگذاری به صنایع ایران کند و کارگرانیکه به این ترتیب تخصص پیدا میکنند صاحب ارزش اجتماعی بیشتری میشوند و نیاز جامعه و به ویژه کارفرما بوجود آنها اجتناب ناپذیر میشود". در نتیجه پیشرفت مهارت و بهره دهی کارگران، کالاهای تولیدی از نظر مرغوبیت و بهای تمام شده، قابلیت عرضه بیشتری در داخل و خارج کشور پیدا میکند".

(مجله "کارگران" نیمه دوم خرداد ۵۳)

بعلاوه وزارت کار دولت دستمزدها را روی حساب درجه مهارت و تندکار کردن تعیین میکند تا بتواند دستمزد کارگرهای غیر ماهر و معمولی را پائین بیاورد. برای همین " طرح طبقه بندی مشاغل" را تصویب کرده و میخواهد اجرا کند تا بین کارگرهای ماهر و غیر ماهر، سابقه دار و تازه وارد دودستگی بیندازد. هم استثمار بیشتر بکند و هم تفرقه بیندازد. پس نباید به هیچ وجه گول کلکهای سرمایه داران و وزارت کار را خورد. هر چه به علت ماشینهای جدیدتر و یا کار کندتر و بهتر، تولید بیشتر میشود، لاقل به همان اندازه هم باید برای همه کارگران کارخانه، بدون تبعیض گذاشتن و جدائی انداختن بین کارگرهای مختلف، تقاضای اضافه دستمزد کرد. اتحادیه های واقعی که لازم داریم و اطلاعاتی که لازم داریم برای یک چنین کار هائیسست برای مقاومت در مقابلزورگوئی ها و تجاوزها و حقه بازیهای سرمایه دارها و وزارت کار است. برای آن است که بتوانیم سندیکاهای خودمان را دور از چشم آنها و دور ازدست سازمان امنیت داشته باشیم، تا همه کارگران کارخانه ها و کارگاهها را بر ضد آنها همدست و متحد کنیم .

سئوالات:

- ۱_ ارزش مصرف چیست و آیا همیشه محصول زحمت انسان است؟
- ۲_ ارزش عمومی چیست؟ و چه چیز آنرا بوجود آورد؟
- ۳_ فرق عمومی ارزش کالاها و محصول برای مصرف شخصی چیست؟
- ۴_ ارزش عمومی و مبادله چه موقع یکی و چه موقع دو چیز مختلف اند؟
- ۵_ چرا کار را بایست جوهر ثروت بخش دانست؟
- ۶_ دو نوع زحمت (کار مفید و کار اجتماعی) چه فرقی با هم دارند؟
- ۷_ ارزش کالا را چه چیز تعیین میکند؟

۸_ سرمایه داران چگونه از این قانون به ضد کارگران استفاده میکنند؟

۹_ این حقه های سرمایه دارها و وزارت کار ضد کارگری آنها، مثل "صندوق کار آموزی" و "طرح طبقه

بندی مشاغل" برای چیست؟

۱۰_ چگونه میتوان در مقابل تجاوزها و حقه سرمایه دارها و وزارت کار مقاومت کرد؟

۴- مؤدیگری کالا در جامعه تولید کالائی

در جزوه دیگری که در باره دستمزدها و حقه های سرمایه داران به کمک وزارت کار و دولت به کارگران میزنند مطالعه کردیم، دیدیم که چگونه دستمزدهای پانزدهی یکبار یا ماهانه ای که کارگران از سرمایه داران میگیرند روابط استثماری سرمایه داری را در خودش قییم کرده است. ظاهرش خیلی گول زننده است. خیلیها حتی میگویند که اگر سرمایه داران فقط کمی بیشتر، باندازه زندگی بهتری به کارگران بدهند حقشان را داده اند. سازمان امنیت و وزارت کار هم در سندیکاهای قلابیشان دائم از همکاری و مشورت کارگر و سرمایه دار حرف میزنند. کارگران را موظف به ممنون بودن از سرمایه دار و دولت و حکومت میکنند که به ماکار داده اند. همه آنها میگویند کارگر در مقابل کاری که میکند حقش را میگیرد میگویند سهم سرمایه دار و سهم کارگر هر کدام حساب جدای خودش را دارد. ولی دیدیم که مزدها چگونه روابط استثماری را پنهان میکنند، چگونه محصول کارخانه نتیجه زحمت کارگران است و سهم سرمایه دار دزدی ایست که از کارگران میکند.

حالا میخواهیم بدانیم که تولید کالائی که اساس جامعه سرمایه داریست و شیوه ایست که جوامع سرمایه داری به آن صورت تولید میکنند چگونه قیافه واقعی و زشت سرمایه داری را میپوشاند. چگونه دلایل دروغی فقر و فلاکت کارگران و دیگر زحمتکشان را قییم میکند و بجای آن دلایل دروغی، نشان میدهد که چگونه مسبب اصلی تمام بدبختیها و رنج و محنتی که اکثریت تولید کننده جامعه میکشد، سرمایه داریست ولی تولید کالائی طوری است که سرمایه دارها و دولت طرفدار آن و همه کسانی که مجیش را میگویند، گناهها را گردن چیزهای دیگر می اندازند و همیشه خود طبقه کارگر و بقیه زحمتکشان را باعث ناراحتی و فساد و فقر خودشان میدانند. قبلاً دیدیم که اشکال اساسی که در جوامع سرمایه داری وجود دارند اینها هستند:

۱_ تولید اجتماعی است و محصول اجتماعی توسط گروههای بزرگ کارگران تهیه میشود ولی عده معدودی مفتخور و زورگوی سرمایه دار محصول را غصب میکنند.

۲_ تولید اجتماعی است و وسائل تولید: اجتماعی یعنی وسائل تولید گروهها و دسته های کارگران است، ولی مالکیت ابزار تولید خصوصی است. یعنی یک مشت دزد گردن کلفت به پشتیبانی دولت و توپ و تفنگش، ماشینها و دستگاهها و کارخانه را مال خودشان کرده اند.

موزیگری کالا در جامعه تولید کالائی و چشم بندی که در تولید کالائی بوسیله سرمایه داران انجام میشود، تبلیغات و مزخرفاتی که بوسیله جیره خواران و کلاه بردارهای خودشان بین کارگران و بقیه مردم زحمتکش میکنند، و رشوه ای که برای بعضی تحصیل کرده ها و آخوندها میدهند، همه میخواهند این دو اشکال اساسی جوامع سرمایه داری را قایم کنند و غصب محصول بوسیله سرمایه دار و مالکیت ابزار تولید بوسیله او را موجه و طبیعی جلوه بدهند.

واقعیت در جامعه سرمایه داری چیست؟ ارزش کار را چه چیز تعیین میکند؟ دیدیم که مدت زمان کار اجتماعی لازم برای تولید آن .

دو کالا چه وقت باهم مبادله میشوند؟

وقتی ارزشهای مبادله مساوی داشته باشند یعنی وقتی مدت کار اجتماعی لازم برای تولید هر دو مساوی باشد.

پس بوجود آورنده ارزش کالاها چه کسانی هستند؟

کسانی که کار اجتماعی لازم را برای تولید آنها میکنند، یعنی کارگران و بقیه زحمتکشان تولید کننده.

پس مبادله کالاها یعنی چه؟

یعنی محصول کار عده ای از کارگران و زحمتکشان با محصول کار عده ای دیگر از کارگران و بقیه زحمتکشان تولید کننده، مبادله میشود.

اگر حکومت دست کارگران و دیگر زحمتکشان تولید کننده بود چه میکردند؟

باهم همکاری میکردند، کار را بین خود برای آسایش و احتیاجاتی که داشتند، برای زندگی راحت تر همگانی تقسیم میکردند، می دیدند چه چیز احتیاج دارند و آنها را تولید میکردند، نیروی کار اجتماعی لازم برای تولید آنها را معلوم میکردند و به هرکس به اندازه کار اجتماعی که کرده از محصول کل اجتماع میدادند و از هر کس هم همانقدر که در قوه و توان اوست و باعث ناراحتی جسمانی اش نشود کار انتظار داشتن و جبران را بقیه میکردند.

ولی در جامعه سرمایه داری که حکومت سرمایه داران برقرار است و روابط استثماری سرمایه دار وجود دارد و دولت، دولت آنهاست و تولید، تولید کالا برای سود و منفعت سرمایه دارهاست وضع طور دیگریست، سرمایه دار به کمک رمز و اصطلاحی که در تولید کالائی و موزیگری در کالا است، تمام حقایق بالا را عوضی نشان میدهد.

موزیگری کالا در چیست؟

الف _ کالا، ارزش کالا

قبلاً در بخش ارزش کالاها خواندیم که ارزش عمومی محصولات فقط وقتی واقعاً معلوم میشود که این محصولات برای فروش یا معامله با پول یا محصولات دیگر مبادله میشوند. کار اجتماعی هم که برای بوجود آوردن این ارزش عمومی شده همیطور است. یعنی کاری که برای تولید یک محصول بکار رفته و فقط وقتی این محصول کالا میشود، که معامله شود، است که کاریست اجتماعی و نه فقط کاری مفید. مثلاً یک خیاط که با کاری مفید خیاطی خود یک کت میدوزد، یک ارزش مصرف بوجود می آورد. اگر کت را خودش بپوشد، کاری که کرده و ارزشی که بوجود آورده همان کار مفید و ارزش مصرف یک کت است و وسلام. خیاطی کرده که تنش را بپوشاند، همین و بس. اگر همین خیاط کتی که میدوزد بفروشد و با آن چیزهایی که احتیاج دارد بخرد، یعنی محصول کارش را مثل یک کالا بفروشد و یا با جنسهای دیگر معامله کند، آنوقت دیگر نمی شود گفت که خیاطی کرده که تنش را بپوشاند، باید گفت که خیاطی کرده که چیزهایی که احتیاج دارد بخرد. اگر یک نانوا هم با نانی که می پزد همین کار را بکند آنوقت نمی شود گفت که نان پخته تا شکمش را سیر کند، نان پخته که چیزهایی که احتیاج دارد بخرد. پس آن خیاط و این نانوا، درست است که یکی خیاطی کرده و یکی نانوائی ولی هر دو کار کرده اند برای آنکه چیزهایی که میخواهند داشته باشند. برای همین است که کارشان عمومی یا اجتماعی است نه خصوصی و برای مصرف خودشان، ارزش عمومی برای مبادله یا ارزش مبادله ساخته اند. پس خاصیت اجتماعی کار، (عمومی بودن کار که ربطی به نوع عمومی آن ندارد) فقط موقع مبادله کردن محصولات کار یعنی کالاها است که معنی پیدا میکند. فقط موقعی که نانوا و خیاط محصولات خودشانرا (نان و کت) مثل کالا میفروشند و یا با محصولات دیگر بازار معامله میکنند است که دیگر مهم نیست نانوا نانوائی کرده و خیاط، خیاطی. مهم این است که هر دو کار کرده اند (برای همین این کار عمومی و اجتماعی است) و توانسته اند کالاهای دیگر مورد احتیاجشان را بخرند. پس مبادله محصولات کار (با پول یا محصولات دیگر) به کار خصوصیت اجتماعی میدهد. قبلاً هم خواندیم که دو کالا چون مقدار معینی کار اجتماعی در آنها هست (یعنی زحمت متساوی برای مثلاً یک کیلو نان و یک سیر چای کشیده شده است) باهم عوض میشوند (یک کیلو نان و یک سیر چای عوض میشود یا هم قیمت است).

خلاصه مطلب این میشود که اتفاقی که موقع مبادله دو کالا میافتد این است:

۱_ زحمتی که برای ساختن آنها کشیده شده خصوصیت کار اجتماعی میگردد.

۲_ مقدار زحمت برای ساختن فلان قدر از این کالا (یک کیلو نان) و فلان قدر از آن یکی کالا (یک سیر چای) برابر میشود.

۳_ آنوقت یک کیلو نان با یک سیر چای معامله میشود. (و یا با پول یک کیلو نان میشود یک سیر چای خرید).

این حساب و کتاب قانون معامله است.

اما مردم موقع خرید و فروش نمی آیند اول بگویند کار ما خصوصیت اجتماعی گرفته، بعد مقدار زحمتی که برای ساختن این کالا و آن کالا کشیده شده حساب کنند، و آنوقت مقدار معینی از آنرا با مقدار معینی از این عوض کنند و یا هم قیمت بدانند. نه، مردم اینکار را نمی کنند. اجتماع به تجربه ارزش مبادله هر کالا را معلوم کرده و در بازار هم قیمت هر کالائی معلوم است. اینکار آنقدر "جد اند در جد" انجام شده که اصلاً "کسی فکر اینکه روی چه حساب و کتابی مقدار معین از کالاها باهم معامله میشوند و یا هم قیمتند، نمی افتد. حتی خود ما تا قبل از مطالعه مان این را نمی دانستیم کسی هم اصلاً نمی داند رد یک کالا چقدر کار اجتماعی وجود دارد و چقدر برای آن زحمت کشیده شده. برای همین است که بنظر می آید ارزش یک کالا را کالای دیگر معلوم میکند و نه مقدار کار اجتماعی در آن، نه اینکه چقدر برایش زحمت کشیده شده است.

مثلاً همه فکر می کنند که ارزش و قیمت یک جفت کفش و دو کیسه سیمان یکی است چون هر دو به یک تمدازه به درد میخورند" یا اینکه "مردم برای هر دو یک اندازه بیشتر پول نمی دهند"، یا اینکه کسی که میخواهد کفش بخرد همانقدر یک جفت کفش برایش مهم است که کسی که می خواهد ساختمان بسازد برایش دو کیسه سیمان ولی بهر حال همه میدانند که یک جفت کفش به اندازه دو کیسه سیمان میارزد. یعنی ارزش یک کالا(یک جفت کفش) بوسیله کالای دیگر (سیمان) معلوم میشود. برای همین است که میگوئیم کالا مودی است. ارزشش بخاطر آن است که برایش زحمت کشیده شده یعنی مقدار معینی کار اجتماعی در آن وجود دارد، اما بنظر میرسد که چون اینقدر بدرد میخورد و یا کسی برایش اینقدر بیشتر نمی دهد که فلانقدر میارزد. مودیگری، اصلی در تولید کالائست. در نوع تولیدی که مردم جدا جدا تولید میکنند بدون آنکه خودشان بدانند کارشان خصوصیت اجتماعی میگیرد. برای همین در تولید کالائی کالا مثل یک پرده جلوی چشم همه را میگیرد. همه کالاها را میبیند ولی نمیداند روی چه حسابی و کتابی آنقدر میارزد. نه کسی میداند که کار اجتماعی موجود در کالاها است که ارزششان را معلوم میکند و اینرا که چقدر کار اجتماعی در آنها هست. برای همین ارزش یک کالا را کالای دیگر معلوم میکند. هیچ چارده ای جز اینکه بگویند یک جفت کفش به اندازخ دو کیسه سیمان میارزد نیست.

حال ممکن است بگوئیم خوب، باشد، بگذار همه فکر کنند که یک کالا چون اینقدر بدرد میخورد و یا برایش اینقدر بیشتر پول نمی دهند است که فلانقدر ارزش یا قیمت دارد. بگذار کالا مودی باشد و تولید کالائی مودیگری کند. چه فرق دارد؟ به هر حال کالاها هم ارزش مبادله میشوند. تازه اگر ارزش کالاها و مقدار کار اجتماعی موجود در آنها معلوم میشد و اول کار اجتماعی لازم در دو کالا اندازه گرفته میشد و بعد ارزشهای مساوی با هم معامله میشدند، تازه آنوقت هم مثل حالا کالاها با ارزش مساوی با هم معامله

میشدند!.. البته این صحیح است که تازه آنوقت هم اگر دولت، دولت سرمایه دارها بود و ابزار تولید مال سرمایه دارها، طبقه کارگر استثمار میشود، و خلاصه اوضاع یک جامعه سرمایه داری فرقی نمیکرد. آنوقت مهم نبود ارزش چطور حساب میشود. منتهی این یکی از دلایل مهمی است که در جوامع سرمایه داری، دولت، دولت سرمایه دارهاست، و طبقه کارگر این چیزها را نمیداند تا گول تبلیغات و مزخرفات سرمایه دارها و دولتشان را بخورد. اگر طبقه کارگر اینها را بداند متحد و متشکل میشود، نقش مهم خودش را در تولید ثروت اجتماع میفهمد و حق و توانائی خود را در داشتن دولت و حکومتش خودش تشخیص میدهد. موزیگری تولید کالائی و کالا و تبلیغات و مزخرفاتی که سرمایه داران و دولت آنها به خورد طبقه کارگر و همه مردم زحمتکش داده است ما را گول میزند.

بینیم چطور این کار میشود:

اولاً اگر ارزش هر کالا بوسیله کالاهای دیگر معلوم میشود و این معامله هم روی این حساب باشد که یک به اندازه دیگری بدر میخورد و کسی بیشتر از این برایشان پول نمیدهد و یا حاضر به معامله جور دیگر نیست، و روی این حساب باشد که دو کالا هم قیمتند و یا با هم عوض میشوند، پس مزدی کارگر میگیرد چیست؟ یعنی پولی که کارگر میتواند با آن یکماد زندگی کند چیست؟ مگر نه اینکه به هر کارگر هر ماد مقداری کالا داده میشود (مقداری غذا، لباس، استفاده از چهار دیواری خانه و غیره) یعنی به اندازه ارزش مقدار معینی از اینها، پول میدهند؟ پس این مقدار کالا در مقابل ارزش کدام کالا داده شده است؟ ارزش مبادله مزد با چه چیز عوض میشود و چه چیز را فراهم میکند؟ کارگر چه چیز داشته که با این مقدار کالا عوض کرده است؟ کارگر که همیشه کار میکند، پس لابد کار او کالائست که داده و حتماً مزدی که گرفته کالائست که گرفته است! پس ارزش یکی مساوی ارزش دیگریست. یکی به اندازه دیگری بدر میخورد. کسی بیشتر از این برای کار او پول نمیدهد. کار او به اندازه مزدش میارزد، پس سرمایه دار هم مثل هر کس دیگر با کارگر معامله میکند، پس این غلط است که سرمایه دار محصول زحمت کارگران را تصاحب میکند پس این غلط است که کارگر استثمار میشود، پس این غلط است که مزد فقط بخش ناچیزی از ارزشی است که کارگر تولید کرده. اینها همه غلطند. یعنی این صحیح است که سرمایه دار کالای کارگر را گرفته و ارزش آن را هم داده (مزد). کالاهای دیگر را هم مصرف کرده (ابزار تولید خودش را) و کالاهای جدیدی (محصولات کارخانه) بوجود آورده و البته حق دارد هر کاری میخواهد به آنها بکند و اختیار دار آنهاست. ولی ما میدانیم که این دروغ و مزخرف است این چیز است که سرمایه داران میگویند، این همان است که در کشور ما سرمایه داران و طرفدارانشان میگویند تا طبقه کارگر را گول بزنند و زحمتکشان دیگر را هم فریب بدهند. تا بتوانند بقیه مردم را طرفدار خودشان بکنند، تا بقیه مردم حرف کارگر و زحمتکش را قبول نکنند تا بقیه مردم (دانشجویان و محصلها و کاسب و غیره) را از طبقه کارگر جدا

کنند. این همان چیز است که وزارت کار و دولت میگویند. مگر وزارت کار نمیگوید کارگران باید در سندیکاهای مطابق میل دولت و وزارت کار بیایند تا با سرمایه دار کار فرما معامله بکنند؟ مگر تمام حرف وزارت کار و دولت حقه باز و مودی این نیست که کارگر حق خودش را بگیرد، بهمان اندازه که کالایش یعنی کارش ارزش دارد پول بگیرد و همینهایی را که دارد برایش کافیهست؟ باید منتظر رحم و کرم دولت باشد و دائم او را دعا کند و به دست بوسی وزیر و درباریهای دزد و بی شرف که مثل زالو خون کارگر و بقیه زحمتکشان را می کشند و چاق میشوند برود؟ تا اینها تصدق سربچه هایشان به کارگرها وعده بدهند و از کیسه خلیفه (یعنی از ثروتی که کارگران و بقیه زحمتکشان تولید کرده اند) مقداری بیشتر به دولت و وزارت کار بدهد تا وزیرها و مدیر کلهای خوک صفت همه را یکجا بالا بکشند؟ مگر همه حرف وزارت کار و کارفرما این نیست که کارگر و کارفرما باید باهم عادلانه معامله کنند؟ همانطور که معامله کننده کالاهای دیگر باید باانصاف باشد؟

اگر ما موزیگری تولید کالائی و کالا را ندانیم گول اینها را میخوریم و خیال میکنیم که کار ما هم کالاست که با کالای دیگر عوض میشود. خیال میکنیم ماهم بهمان اندازه که کالاها بدرد میخورد پول میگیریم و یا بهمان اندازه که کارمان میارزد کالاهای دیگر مزد میگیریم. پس آنوقت سندیکاهای قلابی را قبول میکنیم، از درست کردن اتحادیه های واقعی مخفی خودمان غافل میشویم، هوشیاری خودمان را در ساختن اتحادیه هایمان و حزبمان، در اتحادمان با دیگر زحمتکشان در از بین بردن حکومت سرمایه داران و فتودالهای درباری گم میکنیم.

ثانیاً اگر ارزش کالاها را کالاهای دیگر تعیین میکند و نه زحمتی که برای آنها کشیده شده است، پس هرکس که کالای بیشتری برای فروش و معامله دارد میتواند کالاهای دیگر را بخرد و از زحمات و نعمات جامعه استفاده کند. یعنی آن کسی هر چه میخواهد بدست می آورد که کالای بیشتری دارد و نه کسی که زحمت کشیده است. پس سرمایه دار که کالاهای ساخت کارگران را دارد همه چیز بدست می آورد و کیف و خوشگذرانی میکند، اتومبیل سواری میخورد، چندتا خانه و باغ و کاخ میخورد، لباسهای گرانبه میپوشد و زن و بچه اش را در ناز و نعمت نگاه میدارد، به مسافرت میرود، هر وقت خود یازن و بچه اش مریز شدند یک اطاق در بست در بیمارستانهای خصوصی میگیرد و یا اگر خواست برای معالجه آنها را بخارج میفرستد و بهترین غذاها و دواها را مصرف میکند. چرا؟ چون ارزش کالاها را ظاهراً کالاهای دیگر معلوم میکنند نه زحمتی که برایشان کشیده شده، چون کالاهائی که کارگران ساخته اند غصب کرده، چون سهم هر کس از لباس و خوراک و خانه و دوا و تفریح روی حساب این است که چقدر کالا دارد و نه اینکه چقدر زحمت کشیده. برای همین است که کارگری که ظاهراً بجای کالایش (کار) کالاهای هم ارزش آن را (مزد) گرفته، باید با همان حقوق ناچیز خودش بسازد، شکم خود و زن و بچه اش گرسنه باشد،

لباسهایشان پاره و وصله دار، در آلودگیها و اطاقهای کوچک و پیروزی زندگی کند عمرش را یا در راه کارخانه و یا در کارخانه تلف کند. رنگ و دوا و دکتر را نبیند و یا اگر از فرط مرض و ناراحتی نتوانست کار کند دکتر و دوا قلابی حوله اش بدهند، و این اوضاعی که همه هر روزه می کشیم و میدانیم را قبول قبول کند. چرا؟ چون در تولید کالائی روی حساب اینکه هر کس چقدر کالا دستش است از نعمات و زحمات جامعه استفاده میبرد و کارگر که محصول کارش توسط سرمایه دار دزدیده شده از نعمات جامعه و زحمات متقابل دیگران بی بهره می ماند و تنها به اندازه ناچیز و بخور و نمیری برای زنده ماندن و کار کردن برای دولت سرمایه دار از آنها استفاده میکنند و خرج شهربانی و ژاندارمری و سازمان امنیت برای ادامه فرمانروائی و زورگوئی خودشان میکنند.

ثالثاً_ اگر قرار باشد که کالا ارزشها را تعیین کند نتیجه اش این میشود که هر کس کالا دارد ارزشهای دیگر را بدست می آورد و آقائی میکند، پس هر کسی ابزار تولید کالاها را یعنی کارخانها، ماشینها، دستگاهها و زمینها را داشته باشد بر جامعه حکومت میکند، یعنی سرمایه دارها که ابزار تولید را دارند بر جامعه حکومت میکنند، فئودالهایی که بیشتر زمینها را دارند بر جامعه حکومت میکنند، دولت، دولت اینها میشود. انسانهایی که این کالاها را تولید میکنند همراه به بی اهمیتی ای که به زحمتی که در کالا وجود دارند میدهند، فراموش میشوند. کارگران که تولید کننده این کالا هستند چون کالاهایشان غصب میشود، چون ابزار تولید ندارند در وضع فلاکت بار زیر حکومت سرمایه داران و مالکین می مانند، از ما و بقیه زحمتکشان در زیر باطوم شهربانی و زندانهای سازمان امنیت زهر چشم گرفته میشود. باید منتظر رحمت و مروت این پیشرفتهای مفتخور باشیم، باید منتظر تصدق سرقاتلهای بی مروت باشیم تا دری به تخته بخورد و وزارت مسخره بیماریهای اجتماعی یک درمانگاه فکستی بی دکتر و دوا درست کند تا جلوی آنها ساعتها صف بکشیم و قرص و شربت عوضی از دکتر ندیده بگیریم. باید منتظر مزخرفات و به رحم آمدنهای دولتی ها و فک و فامیل و تخم تره که کارگرس آنها باشد تا وزارت کار و سازمان امنیت و سندیکای دلخواهش را بسازد و کارگران را به امید اینکه چیزی میرسد سر بدواند. و باید منتظر الطاف سرمایه دارانو کارفرمای استثمارگر متجاوز باشیم تا سالی چند سالی بیکار چندر غازی باسم پادشای و مزایا سودی ویژه بگیریم، باید شاهد مرگ تدریجی و زندگی فلاکتبار زن و بچه خود و بقیه کارگران باشیم و خوشگذرانیها و خرجهای دولت و دربار را تحمل کنیم. چرا؟ چون ابزار تولید در اختیارمان نیست، محصولمان غصب میشود، چون تولید کالائست و تولید کالائی و کالاها، مودی و گول زننده هستند.

پس می بینیم فرق بین تعیین ارزش کالاها به وسیله منقدار کار اجتماعی در آنها، مقدار زحمت در آنها، خیلی با تعیین ارزش کالاها به وسیله کالاهای دیگر فرق میکند. اگر چه ممکن است در هر صورت دو کالا باهم معامله بشوند ولی روابط تولیدکنندگان و صاحبان ابزار تولید(سرمایه داران، فئودالها، دولت، درباریهای

فئودال و سرمایه دار) در تولید کالائی، روابطی است استثماری. این روابط با موزیگری این نوع تولید و موزی بودن کالا روپوشی میشود درست مثل مردها که روپوش روابط استثماری سرمایه داری بودند. طبقه کارگر باید برای از بین بردن هرگونه استثمار کوشش کند.

با از بین بردن مالکیت خصوصی برابرار تولید، جامعه ایده آل خود و بهشت زحمتکشان را بسازد. جامعه ای که در آن نه از تولید برای خرید و فروش و سود بردن شخصی خبری هست و نه از استثمار انسان بوسیله انسان.

سؤال:

- ۱_ موقع مبادله دو کالا اگر چه مبادله کنندگان نمیدانند، ولی چه اتفاقی میافتد؟
- ۲_ چطور در تولید کالائی ارزش یک کالا را با کالاهای دیگر حساب میکنند؟
- ۳_ چرا فهمیدن فرق بین تعیین ارزش بوسیله تعیین مقدار کار اجتماعی در آن ویا بوسیله کالای دیگر، مهم است؟
- ۴_ چطور موزیگری تولید کالائی و کالا، مزد را کاری هم ارزش کار کارگران نشان میدهد و غصب محصولات کار کارگران توسط سرمایه دار را قایم میکند؟
- ۵_ چطور موزیگری تولید کالائی و کالا، کارگران را از زحمات و نعمات جامعه محروم میکند و چطور استثمار طبقه کارگر مالکیت خصوصی سرمایه داران را طبیعی جلوه میدهد؟

خلاصه کتاب

با مطالعه این جزوه می فهمیم که چطور تولید کالائی کم کم در جامعه فئودالی شروع و بر تولید سربسته و خود کفایتی فئودالیسم پیروز شد. دیدیم که همراه آن طبقه جدید سرمایه دار و طبقه کارگر بوجود آمد. طبقه سرمایه دار برای بیشتر کردن و توسعه تولید کالائی و برای بوجود آوردن روابط دلخواه خود کارگران را به امید آزادی و شرایط بهتر و رعیتها را به امید زمین، برضد حکومت فئودالها و دولتشان شوراند و بزور، حکومت و دولت خودش را بوجود آورد و دشمن شماره یک کارگران شد. در جوامع سرمایه داری کنونی تمام این اتفاقات افتاد.

در کشور خودمان می بینیم که باقیمانده های تولید سربسته و خودکفائی فئودالهای همراه با روابط آن(ارباب و رعیتی) در خیلی از دهات هنوز مثل سابق است. در بعضی از دهات که زمینها تقسیم شده اند فئودالها هنوز مقداری از زمینها را دارند. این زمینها بهترین زمینهای دهات است. زمینهای هم که به

دهقانان رسیده بیشترشان کوچک و کمتر از مقدار لازم است. اکثر دهقانان صاحب زمین نان خود را بهزحمت در می آورند و با وجود قرض و قسط زمین، پاگیر شده اند و مجبور به کار در شهرها هستند. دولت بجای اربابهای سابق آمده، رمق دهقانان را میگیرد. فقط عده ای خیلی کمی از دهقانان بیشتر از احتیاج خود محصل بدست می آورند و مثل کالا آن را میفروشند و دستشان به دهنشان میرسد. دهقانای که زمینهای کوچک دارند و دخلشان هم به خرجشان نمیرسد فقط در جاهائیکه محصول دیگری جز خوراک خودشان میکارند است که مجبور به فروش محصول هستند و تولید کالا میکنند(نخل پنبه کارها، توتون، چای، چغندر، صیفی کارها) در شهرها و شهرستانها کارخانه های دولتی کارخانه های سرمایه دارهای خارجی و شریکهای ایرانیشان، و کارخانهای سرمایه دارهای ایرانی محل استثمارگران است. امثال همین صاحب کارخانه ها در کارگاهها و کارخانهای کوچک و بزرگ، طبقه کارگر را در شهر و یا مزارع دولتی و خصوصی بزرگ در ده استثمار میکند کارگران و بقیه زحمتکشانشان در شهرها و دهات از روابط سرمایه داری و بقای روابط فئودالی رنج میبرد. روابط سرمایه داری که بوسیله سرمایه دارهای داخلی و خارجی و خصوصی و دولت سرمایه دار رواج داده میشود، روابط فئودالی که بوسیله دولت در موسسات کشاورزی در دهات، بوسیله اربابها و درباریهای فئودال حفظ میشود، روابط استثمارگری هستند که کارگران، دهقانان، کسبه و زحمتکشانشان شهر و ده را به زنجیر میکشند. حکومت، حکومت سرمایه دارهای خارجی و شریکهای ایرانیشان حکومت سرمایه داریهای بزرگ ایرانی، اربابهای گردن کلفت و فئودالهای درباری و شریک خارجی هاست. تولید کالائی، یعنی تولید برای عرضه به بازار، برای فروش کالاها مهمترین نوع تولید در کشور ما شده است. موزیگری تولید کالائی باعث گول خوردن مردم و به نفع سرمایه داران است.

بهترین جامعه برای طبقه کارگر، جامعه ای است که ارزش محصولات بوسیله کار اجتماعی موجود در آن معلوم شود و سهم هر کس از نعمات و زحمات جامعه به اندازه مقدار کار اجتماعی که میکند باشد. برای همین، طبقه کارگر باید مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و غصب محصول بوسیله مستی مفتخور و زورگو را از بین ببرد و همراه اینها از تولید کالائی را به تولید مشترک محصولات مورد احتیاج همه مردم زحمتکش تبدیل کند. جامعه ای که در آن ابزار تولید متعلق به عموم افراد زحمتکش است. جامعه ای که در آن، دولت، دولت کارگران و دیگر زحمتکشانشان است، حکومت، حکومت آنهاست. جامعه ای که در آن برنامه تولید و مقدار کار اجتماعی برای تولید محصولات روی حساب احتیاجی که تولیدکنندگان، یعنی کارگران و دیگر زحمتکشانشان دارند تعیین میشود. این چنین جامعه ای را جامعه سوسیالیستی می گویند. جامعه آزادی کارگران و دیگر زحمتکشانشان، جامعه ای مانند جامعه کشورهای آلبانی، کره شمالی، ویتنام، جامعه ای که مدت ۴۰ سال در شوروی، همسایه شمالی ما وجود داشت و این کشورها را به کشور آزادی زحمتکشانشان و کشور کارگران و دهقانان تبدیل کرده بود، کشوری که امید و افتخار همه کارگران همه کشور ما بود.

کشور کمک به کارگران و همه زحمتکشان همه کشورها بود، کشوری که به انقلاب ما، به وحدت ما کمکهای خیلی مهم و زیادی کرد. افسوس که در شوروی، تغییری که در سیاست حزب طبقه کارگرش بعد از استالین رهبر بزرگ کارگران و همه زحمتکشان شوروی، اتفاق افتاد رهبری حزب بدست عده ای افتاد که از ایدئولوژی کارگران یعنی (مارکسیسم-لنینیسم) منحرف شدند که در اصطلاح به اینها "تجدید نظر طلبان" ۱ (رویزیونیستها) میگویند. برای همین باید مواظب ظاهر فریبنده اینجور احزاب که رهبران آنها به منافع ما پشت کرده اند و همچنین طرفدارانشان (مثل حزب توده) بود، و باید رفقای دیگر کارگران را هم به ظاهر و حرفهای گول زنده آنها بخصوص حزب توده آگاه کرد.

در مملکت ما از انواع فعلی تا جامعه سوسیالیستی که نهضت کارگران و همه زحمتکشان است کارهای زیادی باید کرد. باید حکومت و دولتهای سرمایه دارهای خارجی و شریکهای ایرانیشان، فئودالها و سرمایه دارهای درباری را از بین برد. تمام طبقه و کسانی که از حکومت این طبقه و زورگوئی دولتی جانشان به لب رسیده در این کار به طبقه

۱- رویزیونیسم که یک سیستم فکری است که از چند اصل محدود و مشخص درست نشده بلکه، نتیجه رشد و به قدرت رسیدن عناصر ضد کارگری میباشد. در شوروی بعد از استالین، دارودسته خروشچف به قدرت رسیدند و از بعضی از اصول عام مارکسیسم-لنینیسم (علم رهائی کارگران) تخطی کردند.

مثلاً اعتقاد به امکان "گذار مسالمت آمیز" از سرمایه داری به سوسیالیسم و "راه رشد غیر سرمایه داری" از انحرافات عمده آنها میباشد که مسلماً تائیرات متقابل در برنامه ریزی اقتصادی و سیاستهای خارجی و داخلی دارد.

در کشور توده ای چین پس از مرگ رفیق مائو دارو دسته تنگ شیائو پینگ و هواکو ئوفونگ قدرت را در دست گرفته و عناصر کارگری و صادق حزب کمونیست را تصفیه کردند.

نظریه رویزیونیستی "سه جهان" مشهور میباشد.

کارگر کمک میکند. طبقه کارگر برای اینکه زحمتکشان و همه کسانی که با او همراهی میکنند با خود هم دست کند قبل از هر چیز باید خودش را مرتب و منظم و متشکل و متحد کند. باید اتحادیه های واقعی کارگران و کارخانه و هر رشته تولیدی به وسیله کارگران آگاهتر و به کمک کارگران کار کشته و با تجربه که حرفشان میان کارگران تاثیر میگذارد درست بشود. باید کارگران آگاه تر برنامه برای همه اتحادیه بریزند و به فکر درست کردن حزب رزمنده کارگران (حزب کمونیست) برای سراسر ایران باشند. حزبی انقلابی که هدفش سردستگی مبارزات طبقه کارگر و متحد و متشکل کردن بقیه زحمتکشان باشد. تا بتواند:

اولاً_ مردم را از دست سرمایه داران خارجی که مملکت ما کارخانه و تجارتخانه و کارگاههای بزرگ را می اندارند با شریکهایشان دولت را تابع خودشان کرده اند و به دولت زورگوها و مفتخورهای که مال آنها و شریکهای ایرانیشان، مال اربابهای گردن کلفت و درباریهای فاسد و نوکر خارجی است اسلحه و توپ و تفنگ میدهند، خلاص کند. این سرمایه داریهای خارجی که دولت و دربار بدون دستور آنها آب هم نمیخورد و همه سرمایه دارهای بزرگ و همه شریکها و همه اربابها و فئودالهای درباری و غیر درباری زیر سایه آنها و با اسلحه و معلمین و افسرهای آنها زحمتکشان را استثمار میکند و حق نفس کشیدن به مردم نمیدهد، دشمن همه کارگران و بقیه زحمتکشان و مردم هستند.

ثانیاً_ تکلیف دهقانان و رعیتها را با دولت و اربابها و فئودالهای درباری و گردن کلفت یکسره کند و زمین کافی و لازم را به همه کسانی که روی زمین زحمت میکشند بدهند.

برای انجام این کارها باید از بین بردن دولت و دربار که مانع اصلی برای انجام هر دو تا وظیفه ای که گفتیم هستند، باشیم.

بدون سرنگون کردن این دستگاه زورگو و ضحاک سرمایه داری هیچ کدام از این کارها را نمیشود کرد. باید توجه کنیم که با رفتن شاه کارهای درست نشده ما باید تمام این رژیم را که یک رژیم سرمایه داری وابسته به سرمایه داران بزرگ خارجی میباشد سرنگون کنیم باید آمریکائها را اخراج کنیم. این کار وحدت و هم دست بودن همه کارگرها یعنی طبقه کارگر را میخواهد تا بتواند بقیه زحمتکشان را هم با خود هم دست کند. برای همین، طبقه کارگر تشکیلات اتحادیه ای و حزبی اش را احتیاج دارد. ما به اینها احتیاج داریم تا بتوانیم با دیگر زحمتکشان هم متحد شویم تا بتوانیم برای همیشه خودمان را از شر روابط استثمارگری خلاص کنیم. وحدت و تشکیلات ما را از دولت و حکومت طبقه ارجاعی قویتر میکند و آنوقت میتوانیم با زور و تفنگ جواب آنها را بدهیم.